

# آبرکانال کتاب بخور @eat\_book

با آرشیو غنی کتاب در هم زمینه ها  
به ویژه فلسفه و روانشناسی

با عضویت در کانال کتاب بخور نیازی  
به عضویت در دیگر کانالهای کتاب  
نخواهید داشت!



با نام او

# وقتی زنان بخواهند الهام‌بخشی و توصیه‌های یک‌صد زن سازنده، هنرمند و کارآفرین

گریس بانی

ترجمه الهه علوی



## مقدمه

به گفتهٔ ماریان رایت ادلمن <sup>۱</sup> «نمی‌توانی چیزی باشی که خودت نتوانی ببینی.» انگاره‌ای که از خود برای دیگران به نمایش می‌گذاریم یکی از قدرتمندترین ابزارهایی است که برای الهام‌بخشیدن به آنها در پیگیری رؤیاهایشان و آموزش تمامی گزینه‌های شگفت‌انگیز موجود در اختیار داریم. هدف من در وقتی زنان بخوانند ارائهٔ انگیزه و نمونه‌های زنده از زنانی است که کاروبار خودشان را مدیریت می‌کنند تا هر زنی، در هر جایی که هست، با باز کردن یک صفحه بتواند خودش را در آن ببیند.

خودم اولین کسب‌وکارم را با نام دیزاین اسپانچ <sup>۲</sup> در سال ۲۰۰۴ راه انداختم که وب‌سایتی روزانه مخصوص جامعهٔ خلاق است. راه‌اندازی کسب‌وکار شخصی تاکنون بزرگ‌ترین و چالش‌برانگیزترین بخش زندگی‌ام بوده و یادم داده است که خطرپذیر باشم و به‌خاطر چیزی که باور دارم بجنگم و بیش از هر چیز دیگری

سطح اعتماد به نفس و افتخار کردن به خودم را افزایش داده است.

طی این دوازده سالی که از شروع کسب و کارم می‌گذرد، هدف‌هایم تغییر چشمگیری کرده‌اند: از خواستن مکانی برای صحبت در مورد هنر و طراحی تا ایجاد محفلی برای صنایع دستی و ارائهٔ توصیه و منابعی برای آدم‌های پشت آن صنایع. کسب و کار و هدف هم مثل آدم‌ها تغییر می‌کند. من الآن کسی هستم که الهام و ایده‌هایی حرفه‌ای به عظمت بزرگداشت هنر و طراحی به نمایش می‌گذارد.

درست یک دهه پیش، اولین نشست شخصی‌ام را با زن‌هایی که کسب و کار خلاقانهٔ خودشان را راه‌اندازی کرده بودند برگزار کردم. من که می‌دانستم کمتر از ۴۰ درصد کسب و کارهای آمریکا با مدیریت زن‌ها اداره می‌شود و از این حقیقت سرخورده بودم، می‌خواستم مراسمی برگزار کنم که این درصد را تغییر دهد. این مراسم با عنوان بیزلیدیز<sup>۳</sup> با موفقیتی آنی روبه‌رو شد و در حال حاضر یک ستون همیشگی در وبسایت دیزاین اسپانچ به خود اختصاص داده و گروه‌های مختلف و متعدد و نیز شرکت‌ها و مؤسسات مختلفی را

در کل کشور ایجاد کرده است. چیزهای بسیاری از سازمان‌دهی این گروه‌ها یاد گرفته‌ام که می‌توان آنها را در این جمله خلاصه کرد: زن‌ها می‌خواهند کسب‌وکار خودشان را اداره کنند و اگر از حمایت بقیه زن‌های اطرافشان هم برخوردار شوند راحت‌تر این کار را انجام می‌دهند.

از اینکه در جامعه‌ای هستم که به حمایت از صاحبان این کسب‌وکارها پرداخته‌ایم به خودم می‌بالم.

وقتی زنان بخواهند بیش از یک‌صد تن از مستعدترین زنانی را که می‌شناختم شامل می‌شود. این زنان -از غول‌های رسانه‌ای و خانه‌های مد، مادر و دختر تا شاعران و نقاشان الهام‌بخش- نمونه‌هایی درخشان از آن چیزی هستند که می‌توان با پشتکار و حمایت یکدیگر به آن نائل شد. این کسب‌وکارها متنوعند: شرکت‌های نوپا تا شرکت‌هایی با چندین دهه تجربه، شوهای تک‌زنه تا مؤسسات عظیم‌تری با صدها کارمند.

کل آمریکا را برای مصاحبه رودررو با بیشتر این زن‌ها زیر پا گذاشتم. آن لحظاتی که به شنیدن و یادگرفتن گذشت برای دهه‌های آینده، الهام‌بخش من بود و

انگیزه‌ای شد برای تغییر روش مدیریت کسب و کارم و تمرکز تازه‌ای را بر جامعیت و ارائه محفلی برای بیان ماجرای هر یک از افراد با زبان خودشان در اختیارم گذاشت. درس‌هایی که از این کتاب می‌توان آموخت از تجربیات یک عمر بودن در جاهایی دور از وطن خودم از جمله نیجریه، استرالیا و پرو حاصل شده است.

ماجرای هر زن با دیگری فرق دارد، اما پیام آنها یکسان است. آنها بر دشمنی‌ها غلبه کرده‌اند، مسیری طولانی را به تنهایی طی کرده‌اند و قدرت کار در کنار همدیگر را فرا گرفته‌اند تا به اهدافشان برسند. در بسیاری موارد، الهام‌بخش همدیگر بوده‌اند و الگوی نسل آتی. هر کدام از این زن‌ها الهام‌بخش کسی برای پیگیری شور و اشتیاق خود است، اما مجموع آنها نیرویی انکارناشدنی را تشکیل می‌دهند.

## دنیل کولدینگ <sup>۴</sup>

طراح دکوراسیون داخلی

بروکلین، نیویورک

«اینکه بدانی موفقیت کاملاً به خودت بستگی دارد  
بعضی وقتها باعث وحشت آدم می‌شود، اما من با دنیا  
عوضش نمی‌کنم.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

می‌خواستم رقصنده حرفه‌ای بشوم. در بچگی، دوره  
دبیرستان و دوره دانشجویی می‌رقصیدم. آخر سر هم  
به صورت حرفه‌ای برای رابرت موزس کین <sup>۵</sup> در  
سان فرانسیسکو رقصیدم.

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه  
بود؟

اینکه حتماً از آدم‌های حرفه‌ای برای کارهایی که در  
آنها ضعیف هستی یا از آنها اطلاع کافی نداری استفاده  
کنی. نکته اینجاست که لازم نیست به تنهایی همه

کارهایت را انجام دهی. وقتی نیاز شد، باید سراغ آدم‌های وارد بروی.

## چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟

هنر. یک دیوارکوب عالی از سول لویت <sup>۴</sup> روی یکی از دیوارهایم هست، یک گالری هم از چندین عکس مد و الهام‌بخش روی آن یکی دیوار. این فضا اصلاً شعار «هرچه کمتر، بهتر» را قبول ندارد. بودن داخل این فضا حس خوبی به آدم می‌دهد. الآن هم این فضا به‌طور مشترک، متعلق به من و شوهرم است و به مرکز واقعی خانه ما تبدیل شده است. اینجا اتاق موردعلاقه همسرم نیز هست.

## بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت

### ممکن است از دستت برود چیست؟

امنیت. داشتن کار مستقل ریسک بزرگی است. هر روز با ابهام و ماجرا طرف هستی. اگر بلند نشوی و نجنبی هیچ اتفاقی نمی‌افتد. اینکه بدانی موفقیت فقط به خودت بستگی دارد بعضی وقت‌ها باعث وحشت آدم می‌شود، اما من با دنیا عوضش نمی‌کنم!

## از نظر تو موفقیت یعنی چه؟

یعنی طرز زندگی آدم. از نظر من، طرز زندگی یعنی آزادیِ انتخابی که از روی ترس نباشد. حالا می‌خواهد انتخاب پروژه‌هایی باشد که می‌خواهم قبول کنم و از آنها چیزی یاد بگیرم یا یک ماه تعطیل کردن و سفر رفتن باشد. آزادیِ انتخاب، نهایتِ تجمل است.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

اینکه قبل از هر چیزی بدانی که این یک کار واقعی است. صرف‌نظر از نوعش، اول به چشم یک شغل به آن نگاه کنی. حتی اگر آدم خلاق باشی هر روز باید حس کار را در خودت پرورش بدهی، وگرنه به سود نمی‌رسی و آزادیِ خلاقیت نداری. من از وقتی کارم را شروع کردم با همین موضوع درگیر هستم.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

کمک می‌گیرم. با دوستان و همکارانم حرف می‌زنم. از چیزهایی که ضعف دارم خجالت نمی‌کشم. آن مواقع باید حرف بزنم. قطعاً نیازی نیست که احساساتم را برای همه بروز بدهم، اما من یک سیستم حمایت

حرفه‌ای دارم که این جور مواقع می‌توانم روی آن حساب کنم.

**چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟**

یک جمله از امرسون <sup>۷</sup> شنیدم که از دورهٔ دبیرستان در ذهنم مانده است. این جمله همیشه تشویقم کرده است تا به مسیرم ادامه بدهم و به دلم اعتماد کنم «هم‌رنگ جماعت شدن خیلی ساده است؛ داشتن استقلال شخصی در تنهایی هم خیلی ساده است، اما مرد به کسی می‌گویند که بتواند بین مردم، استقلال تنهایی‌اش را حفظ کند.»

**در چه برهه‌ای از زندگی بودی که اولین بار به رشتهٔ کاری‌ات پی بردی؟ چگونه جذبش شدی؟**

خانوادهٔ من همگی «نگاه خوب» داشتند. به‌همین خاطر همیشه این دید با من بود. وقتی بچه بودم خانه‌مان در کل دنیا بهترین سرپناهمان بود و وقت زیادی می‌گذاشتیم تا خوشگلش کنیم. درست یادم نیست اولین بار کی بود که فهمیدم طراحی دکوراسیون داخلی می‌تواند شغل باشد، اما کار رقصندگی‌ام تمام شده بود

که جذبش شدم. می دانستم که همیشه یک کار  
خلاقانه انتخاب می کنم. عاشق کار با آدم‌ها، حل  
مسئله و خرید هستم. انگار تمام اینها به طور طبیعی در  
وجود من جمع شده‌اند.

**در دنیا چه چیزی باید بیشتر باشد؟ چه چیزی کمتر؟**  
سپاسگزاری باید بیشتر باشد و خودشیفتگی کمتر.  
**به کدام یک از خصوصیات که داری بیشتر افتخار**  
**می کنی؟**

بیشتر از همه به انعطاف پذیری‌ام. من زندگی سختی  
داشتم و با مشکلات زیادی روبه‌رو بودم. هنوز هم دارم  
مبارزه می کنم. با وجود تمامی این مشکلات، موفقیت و  
خوشبختی را پیدا کردم.

**وقتی به الهام احتیاج داری و خلاقیت کور شده است**  
**چه کاری انجام می دهی؟**

مسافرت. یک چیزی در سفر هست که آدم را تغییر  
می دهد. وقتی در سفرم، احساس می کنم زنده‌ام. الهام  
از درودیوار می بارد. خلاقیت جرقه می زند. برای من  
یک حالت جادویی دارد و همیشه برایم الهام بخش  
است.

وقتی بعد از یک روز کاری خسته کننده به خانه  
برمی گردی، از چه چیزی بیشتر لذت می ببری؟

از سگم، میا <sup>△</sup>. او هم همیشه از دیدن من خوش حال  
می شود. خیلی موجود عجیبی است. الگوی واقعی  
زندگی برای همه است. در لحظه زندگی می کند و از  
هرچه پیش می آید لذت می برد. بودن کنار او برای من  
بسیار لذت بخش است.

## تانیا آگونیگا ۹

طراح / سازنده مبلمان

لس آنجلس، کالیفرنیا

«موفقیت یعنی انجام کارهای معناداری که هم جامعه را ارتقا دهد و هم مشارکت را.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

آرزو داشتم کارمند دولت بشوم. اول دلم می‌خواست معلم شوم، بعد تصمیم گرفتم فضانورد بشوم، اما روزی که فاجعه مأموریت سفینه فضایی چلنجر ۱۰ را به صورت زنده در کلاس‌مان پخش کردند زود نظرم عوض شد. تا اواخر مدرسه ابتدایی تصمیم این بود که آتش‌نشان بشوم، چون وقتی مادر بزرگم فوت کرد آتش‌نشان‌ها اولین کسانی بودند که به سر صحنه مرگش رسیدند.

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

من همیشه دنباله‌روی این توصیه بودم که  
هوشمندانه‌تر کار کن، نه سخت‌تر! معتقدم که باید  
همان اوایل کار، روند را ارزیابی کنی و ببینی به  
موفقیت ختم می‌شود یا نه، چون زمان مانند طلاست.  
سعی می‌کنم خودم را با کاری خسته نکنم که می‌دانم  
به سرانجام نمی‌رسد و امکان دارد رهايش کنم.

### **چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

محل کارم بخشی از یک مجموعه هنری در محله‌مان  
است. از آنجایی که همه ما بخشی از اجتماع همدیگر در  
داخل و خارج از کار هستیم، همسایه‌های آتلیه من  
معمولاً از همکاری، دوستی و کمک به حل مسائل  
کاری هم استقبال می‌کنند. من هر سال کار بسیار  
زیادی از همسایه‌های آتلیه می‌گیرم و هر جا هم بتوانم  
به آنها کار می‌دهم.

### **بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت**

### **ممکن است از دست برود چیست؟**

ثبات. وقتی تجارت خودت را راه می‌اندازی، باید  
ریسک‌ها و نوساناتش را هم بپذیری. حرفه من  
چندفازه است و تمرکز زیادش روی جامعه و کارهای

بدون سود است و به همین دلیل همیشه سوددهی در نوسان است. کشمکش همیشگی برای گرفتن کار و بعد هم تمرکز روی درست انجام دادنش و ادامه دادنش بزرگ‌ترین دغدغه من است.

### **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

از نظر من موفقیت یعنی بتوانی کاری را که عاشقت هستی ادامه دهی. یعنی انجام کارهای معناداری که هم جامعه را ارتقا دهد و هم مشارکت را.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث**

**می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد**

**چیست؟**

پول همیشه بزرگ‌ترین نگرانی‌ام بوده است. نه فقط پولی که برای درگرددش بودن شغلم و کارهای هنری‌ام به آن نیاز دارم، بلکه حتی پولی که باید برای تأمین مخارج خانواده‌ام و کارمندهای فوق‌العاده‌ام که برایم سودمند هستند دربیآورم. به‌علاوه اینها، باید پول کافی دربیآورم برای سروسامان دادن به فضای کاری‌ام. هزینه‌های پروژه‌های پرداخت‌نشده هم که خودش نوعی چالش همیشگی شده است.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

اینکه باید زیرک باشی، سخت کار کنی، مهربان باشی و مدام خلاقیت به خرج بدهی. هیچ وقت نمی‌توانی بفهمی یک غریبه چه جور آدمی است و بعدها در شغل تو چه تأثیری می‌گذارد، پس همیشه سعی کن با هر کسی که سر راهت قرار می‌گیرد با احترام رفتار کنی و پل‌های پشت‌سرت را خراب نکنی و دیگر اینکه وقتی مشغول طراحی و ساخت کار هستی، با خودت روراست باشی و از داستان زندگی خودت به‌عنوان یک منبع الهام‌بخش استفاده کنی تا بتوانی کاری بی‌نقص تحویل بدهی و در اجتماع بدرخشی.

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربه کاری‌ات (که به آن افتخار می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

بزرگ‌ترین دستاورد من تا الآن این بوده است که توانسته‌ام عضو انجمن هنرمندان ایالات متحده آمریکا در قسمت صنایع دستی و هنرهای سنتی بشوم. کار کردن برای چنین شرکتی معرکه‌ای از بزرگ‌ترین افتخارات من است و همین من را سوق می‌دهد تا توانایی‌هایم را نشان بدهم.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل  
برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

سعی می‌کنم احساساتم را با کسانی که در محل کارم  
هستند در میان بگذارم و موقعِ سختی‌ها باهم  
همفکری کنیم و برنامه‌ریزی دقیقی داشته باشیم تا  
بتوانیم به سمت جلو حرکت کنیم. کارِ من کار آنها هم  
هست و هرچیزی که روی معیشتمان اثر بگذارد  
قابل بحث است.

**در چه برهه‌ای از زندگی بودی که اولین بار به رشته  
کارات پی بردی؟ چگونه جذبش شدی؟**

از آنجایی که در مکزیک بزرگ شدم و در محله‌مان از  
همه چیز استفادهٔ بهینه می‌شد، من هم به دنیای هنری  
کاملاً کاربردی کشیده شدم. اولین آپارتمان مجردی‌ام  
در سن هجده سالگی، بالای یک مبل فروشی بود. من  
هر شب از ویتترین مغازه‌اش به مبل‌ها خیره می‌شدم و  
همان‌جا بود که عاشق طراحی وسایل خانه شدم. یک  
روز در مغازه رفتم و از صاحبش پرسیدم که می‌توانم در  
مغازه‌اش بدون گرفتن حقوق کار کنم یا نه؟ او هم  
گفت که نیاز به کارگر بدون حقوق ندارد، اما خانمی

هست به اسم وندی <sup>۱۱</sup> که در دانشگاه سان‌دیه‌گو طراحی مبلمان تدریس می‌کند و بهتر است بروم پیش او درس بخوانم. همین باعث شد به دانشگاه سان‌دیه‌گو بروم و لیسانس طراحی‌ام را با وندی مارویاما <sup>۱۲</sup> بگذرانم و فوق‌لیسانس‌م را با روزان سامرسون <sup>۱۳</sup> در دانشکده طراحی رود‌آیلند <sup>۱۴</sup>. وقتی مشغول گذراندن دوره کار با چوب در مقطع لیسانس بودم، دوره‌های جواهرسازی، فلزکاری، سفالگری و نساجی هم به من معرفی شد. تمامی اینها باعث شد بیشتر درمورد رشته‌های هنری و ارتباطشان با زندگی‌مان از طریق فرهنگ، سنت، استفاده از مواد، کارکرد و اجتماع پرس‌وجو کنم.

**با دانشی که الآن داری، اگر می‌خواستی کارت را از اول شروع کنی چه چیزی را متفاوت انجام می‌دادی؟**

چند جلسه کلاس تجارت می‌گذراندم، برنامه‌نویسی کامپیوتر یاد می‌گرفتم، دنبال بورسیه تحصیلی می‌رفتم و یک حسابدار استخدام می‌کردم.

**شعار شخصی یا حرفه‌ای‌ات چیست؟**

به نظر من می‌شود از کارهای کاربردی و مفاهیم  
اشباع‌شده‌شان برای حوزه‌های فعالیت عمومی و خانگی  
استفاده کنیم. من فکر می‌کنم می‌توانیم از  
پیش‌انگاره‌ها به‌عنوان المان‌های طراحی استفاده کنیم  
تا محفلی بسازیم که بشود با آن درمورد مسائل مهم‌تر  
فرهنگی بحث کرد و روابط معناداری بین مناطق و  
فرهنگ‌های مختلف به‌وجود آورد که تأثیری همیشگی  
روی مسیر جامعه بگذارد.

**چه زن یا زن‌هایی را-چه در حال و چه در گذشته-**

**دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟**

آدم بسیار خوش‌شانسی بودم که توانستم زیر نظر دو  
زن فوق‌العاده، وندی ماریاما و روزان سامرسون، که هر  
دو از اساتید برتر طراحی مبلمان هستند درس بخوانم.  
وندی یکی از اولین زنانی بود که فوق‌لیسانس طراحی  
مبلمان گرفت (آن یکی گیل فردل [۱۵](#) بود). وندی  
ژاپنی‌آمریکایی است و مشکل شنوایی دارد، اما در  
مقابل مشکلاتش ایستادگی کرد و بدعت‌گذار طراحی  
مبلمان در آمریکا شد. همچنین افتخار این را داشتم که  
زیر نظر روزان سامرسون، دوست، استاد، پیش‌کسوت و  
رئیس دپارتمان طراحی درس بخوانم. اصلاً

به همین خاطر بود که به مدرسه طراحی رودآیلند رفتم  
تا بتوانم در کلاس‌های روزان شرکت کنم؛ چون یکی  
از الگوهای من در زمینه طراحی شده بود. وقتی  
دانشجویم بودم خیلی من را قبول داشت، بیشتر از  
اینکه خودم، خودم را قبول داشته باشم. همراه داشتن  
دو زن قوی در کنار شغلم باعث شد حس کنم که این  
رشته را برای ما ساخته‌اند.

مایا ۱۴. (دختر) و تتا گارگونی ۱۷. (مادر)

طراح مد

نیویورک، نیویورک

«سرعت کارکردنمان این اجازه را به ما می‌دهد تا در  
حین طراحی، هم موفقیت‌های زیادی به دست بیاوریم  
و هم زمان برای تفریح داشته باشیم.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

مایا: دلم می‌خواست یا رقصندهٔ باله شوم یا سوارکار.

تتا: وقتی بچه بودم در حیاط پشتی‌مان با مقوا یک

مغازهٔ میوه‌فروشی درست کردم. خواهر و برادر و

همسایه‌ها هم مشتری‌هایم بودند. آن موقع هشت‌ساله

بودم. به خاطر همین همیشه دلم می‌خواست بیزینس

خودم را داشته باشم - یعنی تاجر بشوم.

بهترین توصیهٔ کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه

بود؟

مایا: به من توصیه شد که بیزینس‌مان را فقط زمانی گسترش بدهم که توانسته باشم از نظر فیزیکی، عاطفی و مالی آن را به ثبات برسانم. پنج سال بعد، هم تمام قسط‌هایمان را پرداخت کردیم، هم ریسک‌هایی را که در کمین تجارت‌های نوپاست به حداقل رساندیم.

### **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

از نظر من موفقیت همان حس رضایتی است که مشتری‌هایمان از پوشیدن لباس‌های ما دارند.

### **بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت ممکن است از دستت برود چیست؟**

مایا: فکر نکنم چیزی را از دست بدهم؛ دقیقاً برعکس. دارم کاری را انجام می‌دهم که عاشقش هستم و از آن لذت می‌برم. فکر می‌کنم تمام عمر داشتم خودم را آماده می‌کردم که به اینجا برسم - یک زن تاجر مستقل بشوم. شانس آوردم که خانواده‌ام از من حمایت کردند و همیشه الگوی من در زندگی بوده‌اند.

### **ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث**

**می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد**

**چیست؟**

تتا: همیشه سعی می‌کردم لقمه‌ای بزرگ‌تر از دهانم  
برندارم؛ یعنی طوری برنامه‌ریزی و کار کرده‌ام که از  
تک‌تک روزهایم لذت ببرم و موقع خواب سرم را راحت  
روی زمین بگذارم.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده  
است؟**

مایا: هیچ‌وقت در یک روز وقت کافی پیدا نمی‌شود تا  
همه کارها را تمام کرد، مخصوصاً در شرکت کوچکی  
مانند شرکت ما، اما سرعت کارکردنمان این اجازه را به  
ما می‌دهد تا در حین طراحی، هم موفقیت‌های زیادی  
به دست بیاوریم و هم زمان برای تفریح داشته باشیم.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل  
برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

مایا: مادر! شما جواب بدهید.

تتا: وقتی اعتماد به نفسمان را از دست می‌دهیم یا به  
مشکلی برمی‌خوریم (که البته فقط انگشت شمار پیش  
آمده است)، سعی می‌کنیم مثل یک تیم عمل کنیم و  
در مورد مشکل بحث کنیم و معمولاً یکی از ما راه‌حلی  
پیدا می‌کند.

**در چه برهه‌ای از زندگی بودی که اولین بار به رشته کاری‌ات پی بردی؟ و چگونه جذبش شدی؟**

مایا: طراحی و دوخت و دوز لباس را از مادرم یاد گرفتم، چون خودش لباس‌های من و خواهرم را می‌دوخت. وقتی چهارده‌ساله بودم خودم لباس‌هایم را طراحی می‌کردم و می‌دوختم. از بچگی به مد فکر می‌کردم و در زمینه‌های مختلف هم کار کرده‌ام: مدل فشن بوده‌ام، آرایشگری کرده‌ام، ویرایشگر و طراح مد هم بوده‌ام. عشق مد در رگ و خون من است.

**به کدام‌یک از خصوصیات که داری بیشتر افتخار می‌کنی؟**

اول به اراده‌ام، بعد هم اینکه به ندرت جواب «نه» را قبول می‌کنم.

**چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

اینکه مدام بین میز آشپزخانه که کنار پنجره است و میز کارم که یک گوشه دنج اتاق است جا عوض می‌کنم.

## تاوی گوینسون <sup>۱۸</sup>!

نویسنده، سردبیر مجله

نیویورک، نیویورک

«وقت تلف کردن حس جسمی بدی به من می‌دهد.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

دلم می‌خواست معلم دبستان می‌شدم و شب‌ها هم می‌رفتم تئاتر بازی می‌کردم.

شعار شخصی یا حرفه‌ای‌ات چیست؟

هر کاری که پیش‌رویت قرار دارد را انجام بده.

بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت

ممکن است از دستت برود چیست؟

اینکه بعد از مدرسه یا مثلاً بعد از فارغ‌التحصیلی وقت

آزاد نداشته باشم. البته این همان کاری بود که دلم

می‌خواست با وقت آزادم انجام بدهم، به‌خاطر همین

نمی‌شود گفت چیزی را از دست می‌دهم، بیشتر

می‌شود گفت کار غیرمتعارفی می‌کنم.

**از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

اینکه به اندازه کافی توانسته باشی احساس یا عقیده‌ات را بیان کنی.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد چیست؟**

اینکه نتوانم روزم را آن‌طور که دلم می‌خواهد پر کنم.  
**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

احترام گذاشتن به بازخورد خواننده‌ها.

**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

من مدام با خواننده‌های روکی <sup>۱۹</sup> گفت‌وگو می‌کنم و همیشه چیزهای ارزشمندی می‌گویند در مورد اینکه بیشتر به چه مطالبی نیاز دارند و کمتر به چه مطالبی و این باعث می‌شود نقاط ضعفمان را پیدا کنیم.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

از خودم مراقبت می‌کنم؛ یعنی تنهایی پیاده‌روی‌های طولانی انجام می‌دهم، مجله می‌خوانم و یوگا می‌کنم.

**چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت**

**باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟**

همیشه می‌دانستم که زندگی چیزِ حاضر و آماده‌ای نیست. من به‌عنوان یک دختر خوب و پرانرژی و گاهی هم عصبانی، همیشه به دنبال معنای زندگی بوده‌ام.

«ویویان گورنیک» <sup>۲۰</sup>

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربه کاری‌ات (که به آن افتخار**

**می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

سالنامهٔ روکی، شماره‌های یک تا چهار.

**به کدام‌یک از خصوصیاتِ که داری بیشتر افتخار**

**می‌کنی؟**

وقت تلف کردن حس جسمی بدی به من می‌دهد. وقتی

این حس را پیدا می‌کنم دقیقاً می‌فهمم کجا

اعتماد به نفس ندارم.

**بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه**

**بود؟**

سعی کن صاحب همه چیز بشوی.

اولین کاری که هر روز صبح انجام می‌دهی تا روزت را  
پرنشاط شروع کنی چیست؟

به یک پادکست گوش می‌دهم. باید خودم را با یک  
چیزی سرگرم کنم و همان موقع است که به  
حرف‌های مردم گوش می‌دهم.

وقتی بعد از یک روز کاری خسته‌کننده به خانه  
برمی‌گردی، از چه چیزی بیشتر لذت می‌بری؟

سریال [ساینفلد](#)<sup>۲۱</sup> می‌بینم و کورن فلکس می‌خورم.  
چه زن یا زن‌هایی را - چه در حال و چه در گذشته -  
دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟

سالی مان [۲۲](#).

## میشل کوان <sup>۲۳</sup>

سفالگر، طراح

بروکلین، نیویورک

«ساده باش و کارت را انجام بده.»

**وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟**

وقتی سیزده ساله بودم تمام تابستان را بیرون از سانفرانسیسکو گذراندم. من و دخترخاله‌ام همیشه به هم می‌گفتیم که باید موتورسواری یاد بگیریم، وارد دانشگاه هنر شویم و هیچ‌وقت هم ازدواج نکنیم!

**چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

کارگاه آخرم را خیلی دوست داشتم. اسمش را گذاشته بودم «کارگاه مردانه <sup>۲۴</sup>». در یک ساختمانِ آجریِ قدیمی در ویلیامزبرگ <sup>۲۵</sup> بود؛ نه سیستم گرمایشی داشت نه سرمایشی. روزهایی که باید سفال‌ها را در کوره می‌پختم از ساعت ۵ صبح تا ۱۱ شب آنجا کار می‌کردم. گرمای کشنده‌ای داشت. اما الآن در «کارگاه

پرنسس <sup>۲۶</sup> « مشغولم که هم بخاری دارد، هم کولر. کف زمینش لوله کشی است و سینک ظرفشویی هم دارد. کارهای کوره‌پزی هم دیگر تا ساعت هفت شب تمام می‌شود.

### از نظر تو موفقیت یعنی چه؟

اینکه آدم کارش را با رضایت و انرژی تمام انجام بدهد. هر کاری که برای آدم ارزشمند است، به هر قیمتی.

اگر صدمیلیون دلار به دستت می‌رسید، کدام قسمت از کارت را متفاوت انجام می‌دادی؟

با سازمان‌هایی که پشتیبانی مالی و تحصیلی دارند کار می‌کردم.

بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟

ساده باش و کارت را انجام بده!

تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟

اشتباهات همیشه به یک جایی می‌رسند. من چند اشتباه بزرگ انجام دادم و چند سالی هم طول کشید تا بفهمم چه جواهری در این اشتباهات مخفی بوده است. اما برایتان بگویم از آخرین اشتباهم: چند روز پیش داشتم آیتم‌های سیستم حساب و کتابم را چک می‌کردم تا بتوانم ارقام را به ترتیب وارد کنم. دوباره تصمیم گرفتم تا کُدها را ساده‌سازی کنم که بتوانم راحت‌تر و سریع‌تر بررسی‌شان کنم. همهٔ زورم را زدم و تا جایی که می‌شد کار را ساده کردم. بعد با خودم فکر کردم همیشه چقدر زمان می‌گذاشتم تا بتوانم حساب و کتاب‌هایم را انجام بدهم.

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربهٔ کاری‌ات (که به آن افتخار می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

اینکه همیشه سعی می‌کنم در روند کاری‌ام، چه درست کردن و چه فروختن کالاهایم منصف و باملاحظه باشم.

**شعار شخصی یا حرفه‌ای‌ات چیست؟**

یا بی‌خیالش شو یا ولش نکن.

برای کسی که می‌خواهد یک کار خلاقانه را شروع کند  
چه منابعی را پیشنهاد می‌دهی؟

در کلاس‌ها یا کارگاه‌های آموزشی راه‌اندازی  
کسب‌وکار شرکت کند. این کار خیلی منطقی است  
چون باعث می‌شود مشکلاتی مانند آزمون و خطاهای  
فاجعه‌آمیز پیش نیاید.

وقتی به الهام احتیاج داری و خلاقیت کور شده است  
چه کاری انجام می‌دهی؟

کتاب می‌خوانم.

کدام ابزار، وسیله یا عادت است که در یک روز کاری  
نمی‌توانی بدون آن زندگی کنی؟

من تمام ابزارم را نیاز دارم، اما این سال‌های اخیر مدام  
می‌گویم «چاقوی تیزم کجاست؟»

چه زن یا زن‌هایی را-چه در حال و چه در گذشته-  
دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟

تعدادشان زیاد است... اما پتی اسمیت <sup>۲۷</sup>، ماریلین

رابینسون <sup>۲۸</sup> و پما چورجون <sup>۲۹</sup>، برای حرف‌های

زیبایشان. همین‌طور مادر، مادر بزرگ و خواهرم.

## پریتی میستری <sup>۳۰</sup>

سراشپز

اوکلند <sup>۳۱</sup>، کالیفرنیا

«من خود واقعی‌ام هستم. نمی‌توانم آن طوری باشم که مردم می‌خواهند یا انتظار دارند.»

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

همسرم به من یاد داد که به خودم ایمان داشته باشم. وقتی می‌خواستم رستوران کلوپ ساحلی جوهو <sup>۳۲</sup> را راه بیندازم، نه پول داشتم و نه سرمایه‌دار دست‌به‌جیب، همسرم تنها کسی بود که ترغیبم کرد و گفت «منتظر نباش کسی بیاید و دودستی یک میلیون دلار به تو بدهد، فقط هرطور شده خودت را بینداز در دل این کار.»

چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟

خب، اغلب آشپزخانه رستوران‌ها جوّ غیردوستانه‌ای دارد، اما جوّ آشپزخانه ما خیلی خوب است. ما به هم کمک می‌کنیم، مراقب هم هستیم و باهم شوخی می‌کنیم بدون اینکه به هم بی‌احترامی کنیم. جای خیلی شادی است. درضمن، من رئیس خودم هستم و این هم خودش کلید خوشبختی است.

**به کدام یک از خصوصیات که داری بیشتر افتخار می‌کنی؟**

اینکه همیشه خود واقعی‌ام هستم. نمی‌توانم آن طوری باشم که مردم می‌خواهند یا انتظار دارند. برای چیزی که می‌خواهم به دست بیاورم با قدرت می‌جنگم.

**بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت ممکن است از دستت برود چیست؟**

من همیشه سر کار هستم و مدام با همسرم درباره رستوران حرف می‌زنیم. این زندگی من است. بعضی وقت‌ها که در رستوران هستم بیشتر حس می‌کنم در خانه‌ام تا وقتی واقعاً در خانه‌ام. پس جواب سوآلت می‌تواند زمان باشد؛ زمانی که با همسرم، دوستانم و خانواده‌ام بگذرانم. فقط این زمان است که

امکان دارد از دست بدهم. واقعاً نمی‌توانم فقط بیایم  
یک سر به رستوران بزنم و بروم. آدم همیشه مسئول  
کارهای خودش است.

### **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

اتفاقاً چند وقتی می‌شود که این سؤال را خیلی از خودم  
می‌پرسم. همیشه فکر می‌کردم موفقیت یعنی رسیدن  
به استقلال مالی، چون راستش را بخواهید من با این  
عقیده بزرگ شده‌ام. اما اگر فقط می‌خواستم دنبال  
استقلال مالی باشم باید سرمایه‌گذار بانک می‌شدم.  
خیلی‌ها سعی دارند متقاعدم کنند که آدم موفق  
هستم، اما حرفشان برایم بی‌معنی است. هنوز خیلی راه  
مانده و باید کارهای زیادی انجام بدهم تا بتوانم در دنیا  
دخیل بشوم. نمی‌توانم انگشتم را بگذارم روی چیزی به  
اسم موفقیت که در ذهنم است، چون هنوز پیدایش  
نکرده‌ام، ولی هر وقت پیدایش کنم به شما خبر  
می‌دهم.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث  
می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد  
چیست؟**

اینکه آن چیزی نباشم که فکر می‌کنم هستم. و دیگر اینکه نکند دارم کاری می‌کنم همه فکر کنند من بهتر از خود واقعی‌ام هستم.

**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

این داستان زندگی من است؛ تصادف‌های خوش حال کننده. در آشپزخانه است که ایده‌های خلاقانه به سراغم می‌آید. حتی بعضی وقت‌ها غذاهایی درست می‌کنم که تا حالا درست نکرده‌ام. مثلاً یادم می‌رود یک چیزی بخرم، بعد مجبور می‌شوم به جایش چیز دیگری در غذا بریزم، یا یک چیزی می‌سوزد و یک غذای مخصوص و جدید درست می‌شود. همین فشارها باعث می‌شوند غذاهایی بسیار خوشمزه‌تر از قبل درست بشوند.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

نظرات مزخرف در مورد رستوران‌هایی که دوستشان

دارم و می‌دانم عالی هستند را از سایت یلپ <sup>۳۳</sup>

می‌خوانم. جداً بعضی وقت‌ها این کار را می‌کنم.

غذاپختن برای من نوعی مدیتیشن است: به آشپزخانه می‌روم و شروع به پختن و مزه کردن غذاها می‌کنم و همین چیزها یادم می‌آورد که چرا دارم این کار را انجام می‌دهم و اینکه کاری که می‌کنم خیلی خوشمزه است.

**سه موردی که یک نفر قبل از شروع کارش باید در نظر بگیرد چیست؟**

۱. آیا منبع درآمد دیگری داری؟ دارایی، یا شریکی که یک شغل دیگر هم داشته باشد، یا یک شغل نیمه‌وقت؟

۲. آیا به کار دیگری هم واردی؟ یا می‌توانی بروی سر یک شغل دیگری که هم از آن لذت ببری هم خوش‌حالت کند؟ اگر جواب مثبت است که پس کارت برای تو یک نوع سرگرمی محسوب می‌شود.

۳. چند جشن تولد، عروسی، تعطیلات و... را حاضری از دست بدهی تا به آرزویت برسی؟

**وقتی ایده این کار به ذهنت رسید یا کشف کردی که می‌خواهی چه کاره بشوی کجا بودی؟**

در سفر جاده‌ای با همسر از سانفرانسیسکو به

پام اسپرینگز <sup>۳۴</sup> می‌رفتیم. من از شغل سرآشپزی‌ام در

سایت گوگل استعفا داده بودم و هر دو تصمیم گرفتیم از شهر بیرون بزنیم و به سفر برویم. چند وقتی بود که تمرکز روی غذاهای هندی فکرم را مشغول کرده بود و در خانه امتحانشان می کردم. در کلوپ پاسوروبلز <sup>۳۵</sup> بودیم و داشتیم نوشیدنی هایش را امتحان می کردیم که یک دفعه اسم رستوران به ذهنم رسید: کلوپ ساحلی جوهو. بقیه ماجرا هم که دیگر یکی یکی جور شد، مثل منو، برنند شدن و غیره.

**چه زن یا زن هایی را-چه در حال و چه در گذشته- دوست داری و از آنها الگو می گیری؟**

سرآشپز راجی جال پالی <sup>۳۶</sup>. او یک سرآشپز هندی بود که در سن پنجاه و دو سالگی فوت کرد. راجی اولین کسی بود که طعم های هندی و اروپایی را باهم ادغام کرد و این تکنیک برمی گردد به دهه ۱۹۹۰. پانزده سال پیش که می خواستم آشپزی را به طور حرفه ای شروع کنم، کتابش را خریدم و باید بگویم که برایم واقعاً الهام بخش بود.

## جودی پترسون <sup>۳۷</sup>

کارآفرین صنعت زیبایی

بروکلین، نیویورک

«مهم‌ترین چیزی را که دارم، نه می‌شود اندازه گرفت، نه از آن تقلید کرد و نه حساب کرد. بخت‌واقبالم تنها دارایی من است. هر روز آن را روی دایره می‌ریزم.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

در دوران ابتدایی دوست داشتم معلم بشوم. مادرم یک

مدرسه غیرانتفاعی در هارلم <sup>۳۸</sup> تأسیس کرده بود و

مدیریتش می‌کرد و من هم هر جا می‌رفت دنبالش

می‌رفتم. از نظر من شغل معلمی شریف‌ترین شغل دنیا

بود. دوران دبیرستان تصور می‌کردم یک زن تاجر

هستم که در یک دفتر باکلاس در یک آسمان‌خراش

کار می‌کند و یک دست کت‌وشلوار شیک دونا کاران

<sup>۳۹</sup> و کفش‌های پاشنه‌بلند می‌پوشد. همیشه ذهنیتم

این بوده که کارهای می‌شوم. بعد از دانشگاه هم که

فقط دوست داشتم خودم را در ادبیات غرق کنم. فکر می‌کردم نویسنده بشوم.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

اینکه برنده‌ها همان بازنده‌هایی هستند که پا پس نکشیدند. وقتی چیزی را می‌خواهی دنبالش برو تا به دستش بیاوری. آن چیز متعلق به توست.

**بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟**

کوچک که بودم پدرم به من می‌گفت «پوست قهوه‌ای‌ات خیلی خوش‌رنگ است، یک روز دنیا مال تو می‌شود.» هرچند حرفش ربطی به شغل آینده‌ام نداشت و بیشتر در مورد این بود که به خودم ایمان داشته باشم، اما اعتماد به نفس بالایی به من داد. حس جادویی قدرت و زیبایی به من داد. چیزی که پدرم به من یاد داد و چیزی که با خودم وارد کار کردم این بود که قدر خودم و انرژی‌ام را بدانم. مهم‌ترین چیزی که دارم را نه می‌شود اندازه گرفت، نه از روی آن تقلید کرد و نه

حساب کرد. بخت و اقبالم تنها دارایی من است. هر روز آن را روی دایره می‌ریزم.

## **چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

دفتر کارم در بروکلین. من اکثر کارهایم را در دفتر انجام می‌دهم چون عاشق نقاشی‌های پرتره روی دیوارش هستم. بعضی از چهره‌ها را می‌شناسم و بعضی‌ها را هم نمی‌شناسم. از عکس‌ها الهام می‌گیرم، گاهی به آنها خیره می‌شوم و به زندگی‌ها، حرف‌ها و آرزوهایشان فکر می‌کنم. چند دفتر هم در قلب سوهو داریم، اما هیچ‌کدام به پای دفتر شخصی و پرثمر خودم نمی‌رسد.

## **بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت**

### **ممکن است از دستت برود چیست؟**

به‌عنوان یک کارآفرین تصمیم گرفتم تنبلی را کنار بگذارم. وقتی مدیر روابط عمومی زک پوزن <sup>۴۰</sup> بودم همه چیز مرتب بود و تحت کنترل، حقوق و بیمه و مزایا هم پرداخت می‌شد، اما باید به دنبال هدفم می‌رفتم. به‌همین خاطر از آنجا بیرون آمدم. از آخرین باری که شخص دیگری پول بیمه‌ام را پرداخت کرده است

سال‌ها می‌گذرد. خانواده‌ام از جیب خودشان پول بیمه را می‌دهند. چند سالی تحت بیمهٔ بهداشت مستمندان بودم، چون نمی‌توانستم پول بیمهٔ خصوصی را پرداخت کنم. تصمیم منطقی‌تر این بود که هزینه‌های خودم را پایین بکشم تا اینکه بخواهم این بلا را سر بچه‌هایم بیاورم. راستش را بخواهید بچه‌هایم را بدون بیمهٔ خصوصی به دنیا آوردم. وارد شدن به مراکز درمانی و پیدا کردن دکترهای خوبی که واقعاً برای ارزش قائل باشند، هم خیلی مهارت می‌خواهد هم وقت‌گیر است، اما خب دیگر چاره‌ای نیست، همیشه یک راهی پیدا می‌کنیم. این همان چیزی است که برای رسیدن به هدفمان از دست می‌دهیم.

### **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

ما می‌توانیم تا ابد برای رسیدن به آرزوهایمان کار کنیم و اگر واقعاً کاری را که می‌کنیم و کسی را که هستیم دوست داریم احساس رضایت و کمال می‌کنیم. من برای اینکه حس کنم تکمیل هستم نیاز به این شش نقطهٔ تماس دارم: بچه‌هایم، عشقم، کارم، سلامتی، سفر و معنویت. موفقیت برای من یعنی هر روز این شش نقطه دم‌دستم باشند.

آبَر كَا نَا

@eat\_book

**اگر صدمیلیون دلار به دست می‌رسید، کدام قسمت از کارت را متفاوت انجام می‌دادی؟**

چند زن باهوش و پرانرژی در قسمت بازاریابی، توسعه کار و تحقیق استخدام می‌کردم. و حتماً از چند زن موفق دعوت می‌کردم تا بیایند و داستان‌های موفقیتشان را برایمان بگویند. یک مدیر خوب باید سلامتی و خلاقیت گروهش را پرورش دهد.

**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

اشتباهی که من کردم این بود که چسبیده بودم به یک مدل تجاری که زیاد هم تجربه کاری نداشت. وقتی در صنعت زیبایی شروع به فعالیت کردم، یک بوتیک در مرکز شهر باز کردم. مغازه قشنگی بود و بین مغازه‌های مستقلی که بازار را در دست گرفته بودند برای خودش می‌درخشید. سال ۲۰۰۶ بود. چیزی از باز کردن بوتیک ما نگذشته بود که اقتصاد فروکش کرد و عادت‌های پول خرج کردن مردم هم عوض شد. معلوم بود که نمی‌شود مغازه را نگه داشت و در آن پیشرفت کرد. دچار رکود شده بودیم و چیزی نمانده بود غرق شویم. مشاورم مدام می‌گفت باید مغازه را ببندیم و یک مغازه

آنلاین باز کنیم. فکر می‌کردم دیگر نابود شویم. من از اینترنت چیزی نمی‌دانستم. چگونه باید موفق می‌شدم؟ به‌اضافه اینکه فکر می‌کردم از دید مشتری‌هایمان بیرون می‌آیم و این اصلاً خوب نبود. درنهایت مغازه را بستیم و چند سال بعد، فروشگاه آنلاین زیبایی دوباره [۴۱](#) را تأسیس کردم و تا الآن موفق‌ترین کارم بوده است.

## وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟

من مادر پنج فرزندم و به‌خاطر همین به ناامیدی و شکست و اتفاق‌های بد عادت دارم. اینها همه جزئی از زندگی من هستند. معمولاً این چیزها باعث می‌شوند مردم کم بیاورند و پا پس بکشند، اما روی من هیچ تأثیری ندارند. نمی‌گویم اعتماد به‌نفسم از بقیه بیشتر است، فقط می‌گویم که خیلی پیگیر و سرسخت هستم. وقتی اوضاع به هم می‌ریزد و طبق برنامه پیش نمی‌رود یک پروژه‌ای پیدا می‌کنم و خودم را با آن سرگرم می‌کنم. عاشق کارهای پرفرازونشیب هستم و هر وقت تا سر در مشکلات فرومی‌روم با پیروزی بیرون می‌آیم. وقتهایی که کار می‌خواهد، وب‌سایتم را

سروسامان می‌دهم. یک سر به شبکه‌های اجتماعی می‌زنم و مطالب زیادی یاد می‌گیرم. وبلاگ راه می‌اندازم و کتاب می‌نویسم. خلاقیت به من برمی‌گردد و باعث می‌شود رشد کنم و سرپا شوم.

**در چه برهه‌ای از زندگی بودی که اولین بار به رشته کاری ات پی بردی؟ چگونه جذبش شدی؟**

با کار زیبایی پوست از طریق یک خانم سیاه‌پوست به اسم مادام سی‌جی واکر <sup>۴۲</sup> آشنا شدم. این خانم هارلمی با ساختن یک نوع نرم‌کننده مو برای زن‌های سیاه‌پوست میلیونر شد. خانم واکر اولین کارآفرین زیبایی بود و صنعت زیبایی موی چندمیلیارددلاری راه انداخت. او با تجربیات شخصی‌اش به جامعه زیبایی زنان خدمت کرد و مانند یک متخصص به کارش پرداخت. خیلی باهوش بود و شم تجاری قوی‌ای داشت.

**به کدام یک از خصوصیات که داری بیشتر افتخار می‌کنی؟**

عاشق دو خصوصیت اخلاقی‌ام هستم؛ اولی این است که هرگز ناامید نمی‌شوم؛ هرگز! جالب است که دوروبر

من پر از آدم‌های باهوش است و من هم ادعا ندارم که  
از آنها باهوش‌ترم، اما از همه آنها جسورتر و  
بادل‌وجرئت‌تر هستم. دومین خصوصیت این است که  
آدم خوش‌بینی هستم. همیشه به آینده امیدوارم.

**وقتی بعد از یک روز کاری خسته‌کننده به خانه**

**برمی‌گردی، از چه چیزی بیشتر لذت می‌بری؟**

بی‌شک دیدن بچه‌هایم تنها چیزی است که لبخند به  
لبم می‌آورد. آنها تمام استرس را از سانت‌به‌سانت بدنم  
دور می‌کنند و دوباره همان زنی می‌شوم که دلم  
می‌خواهد باشم.

## لیندا رادین ۴۳

آرایشگر، کارآفرین زیبایی

نیویورک، نیویورک

«موفقیت یعنی کارت را با ذوق و شوق انجام دهی.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

دوست داشتم پری دریایی بشوم.

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

کلاس تجارت بروم.

چه چیزی را در فضای کاری ات خیلی دوست داری؟

اینکه هر جا باشم همان جا فضای کاری من است. حالا یا در ذهنم، یا در خانه.

بزرگترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت

ممکن است از دستت برود چیست؟

تابه حال پیش نیامده است. همیشه سعی می‌کنم همه چیز را باهم داشته باشم.

**از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

موفقیت یعنی کارت را با ذوق و شوق انجام دهی. ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد چیست؟

چیزهایی که از کنترلم خارج هستند.

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربه کاری‌ات (که به آن افتخار می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

ساختن رابطه‌های دوستی بلندمدت.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

صبر.

**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

فکر می‌کنم اکثر کارهای زندگی آزمون و خطاست، پس کمی شک و اشتباه لازم است.

وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل  
برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟

حرکتت را به سمت جلو ادامه می‌دهم. یک قدم همیشه  
قدم بعدی را تعیین می‌کند که هم می‌تواند درست  
باشد هم غلط.

چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت  
باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟

یک شعر از باب دیلن <sup>۴۴</sup> «زمان یک اقیانوس است، اما  
به ساحل که برسد تمام می‌شود.»

در چه برهه‌ای از زندگی بودی که اولین بار به رشته  
کاری‌ات پی بردی؟ چگونه جذبش شدی؟

نمی‌توانستم محصول خوبی برای پوستم پیدا کنم. این  
شد که خودم دست‌به‌کار شدم؛ آن‌هم در سن  
پنجاه‌ونه‌سالگی.

برای کسی که می‌خواهد یک کار خلاقانه را شروع کند  
چه منابعی را پیشنهاد می‌دهی؟

دیدگاه و تصورات خودشان را دنبال کنند.

اولین کاری که هر روز صبح انجام می‌دهی تا روزت را  
پر نشاط شروع کنی چیست؟

با سگم وقت می‌گذرانم و یک فنجان کاپوچینوی  
خوشمزه می‌نوشم.

وقتی بعد از یک روز کاری خسته‌کننده به خانه  
برمی‌گردی، از چه چیزی بیشتر لذت می‌بری؟  
تنهایی.

## تلمه گلدن ۲۵

مدیر و سرپرست موزه

نیویورک، نیویورک

«از نظر من موفقیت یعنی آدم بتواند اشتیاق به کارش را با هدفی عمیق پیوند دهد.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

دلم می خواست سرپرست موزه بشوم. عاشق موزه بودم؛ اینکه چگونه از راه‌های مختلف در مورد هنر و هنرمندها به ما اطلاعات می‌دهد.

کدام خصوصیت زن‌های خلاق را دوست داری؟

من همیشه از هنرمندها الهام می‌گیرم، چون از همه خلاق‌تر هستند. برای ریسک‌هایی که می‌کنند و سؤال‌هایی که می‌پرسند خیلی ارزش قائلم.

از نظر تو موفقیت یعنی چه؟

از نظر من موفقیت یعنی آدم بتواند اشتیاق به کارش را با هدفی عمیق پیوند دهد.

**چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

اینکه درودیوارهایش کارهای هنری و هنرمندها را منعکس می‌کنند و با نشان دادن کالاها و اشیا و آثار قدیمی و جدید، تاریخ را به نمایش می‌گذارند.

**بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت ممکن است از دستت برود چیست؟**

هیچ‌وقت فرصت نکردم برای خودم سرگرمی داشته باشم.

**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

فکر می‌کنم هر تصمیمی که آدم می‌گیرد یک فرصت است برای یادگیری. بعضی وقت‌ها تصمیم‌ها نتیجه‌های ناجوری دارند. شاید بتوان اسمش را اشتباه گذاشت، ولی من ترجیح می‌دهم آن را یک فرصت برای یادگیری بدانم!

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد چیست؟**

من عادت دارم چالش‌ها را نوعی فرصت در نظر بگیرم؛  
فرصت‌هایی که به تو اجازه می‌دهند یک جور دیگر  
فکر کنی و چیزهای جدید بسازی. من همیشه از  
چالش‌ها استقبال می‌کنم.

**چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت  
باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟**

سنجیده عمل می‌کنم و از چیزی نمی‌ترسم. «اودری  
لرد <sup>۴۶</sup>»

**وقتی به الهام احتیاج داری و خلاقیت کور شده است  
چه کاری انجام می‌دهی؟**

سراغ شوهرم دورو اولوو <sup>۴۷</sup> می‌روم. او یک طراح ماهر  
است.

**دوست داشتی ده‌دوازده سال پیش چه چیزی را  
می‌دانستی؟**

اینکه موانع سمج و سخت، با گذشت زمان کنار  
می‌روند.

**شعار شخصی یا حرفه‌ای‌ات چیست؟**

از هر جایی که هستی شروع کن. از هر چیزی که داری استفاده کن. هر کاری که می‌توانی انجام بده. «آرتور

آشه» ۴۸

**وقتی ایده‌ این کار به ذهنت رسید یا کشف کردی که می‌خواهی چه کاره بشوی کجا بودی؟**

وقتی ده‌ساله بودم یکی از دوست‌های خانوادگی‌مان برای من و برادرم یک اسباب‌بازی آورد که باید مجموعه آثار هنری مؤسسه هنر شیکاگو را سر هم می‌کردیم. من هیچ علاقه‌ای به این بازی نداشتم ولی خیلی خوش‌حال بودم از اینکه باید کارت‌ها را سر هم کنم تا از آنها یک نمایشگاه بسازم.

**دنیا بیشتر به چه چیزی نیاز دارد؟**

من مدام فکر می‌کنم دنیا همیشه به هنر نیاز دارد.

**کدام ابزار، وسیله یا عادت است که در یک روز کاری نمی‌توانی بدون آن زندگی کنی؟**

عاشق این هستم که وقتی سر کار می‌روم، در خیابان صدویست‌وپنجم قدم بزنم و خودم را در محله هارلم غرق کنم. خیلی از این محله تاریخی و سرزنده و

جو رواجور الہام می گیرم و شانس آوردهام کہ محل کار  
و زندگی ام اینجاست.

**چه زن یا زنهایی را-چه در حال و چه در گذشته-  
دوست داری و از آنها الگو می گیری؟**

میشل اوباما <sup>۴۹</sup>، بانوی اول آمریکا.

**وقتهایی کہ دچار تردید می شوی یا بہ مشکل  
برمی خوری چگونه خودت را از آن بیرون می کشی؟**

بہ پیش کسوتان، دوستان و همکارانی فکر می کنم کہ  
کار کرده اند، بہ هدفشان رسیده اند، دوام آورده اند و  
پیشرفت کرده اند و من از داستان هایشان کلی الہام  
می گیرم.

## سای لائوز <sup>۵۰</sup>

طراح لباس زیر زنانه

لانگ آیلند <sup>۵۱</sup>، نیویورک

«از نظر من موفقیت میراثی است که آدم بعد از مرگ از خودش به جا می گذارد.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

همه شغل‌ها را دوست داشتم، از نقاشی گرفته تا دام پزشکی و وکالت. در دانشگاه هدفم این بود که دام پزشکی بشوم. سه سال در یک کلینیک دام پزشکی در نیوجرسی کار می کردم که یک روز، سگی به من حمله کرد و صورتم را گاز گرفت و فردا هم یک گربه. همین باعث شد که خیلی زود آرزویم نقش بر آب شود! بهترین توصیه کاری‌ای که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟ (یا توصیه‌ای که خوش حالی به آن عمل نکردی.)

توصیه‌ای که خوش‌حالم به آن عمل نکردم این بود  
«بازار برای تراجنسیتی‌ها جای پیشرفت ندارد. داری  
وقتت را تلف می‌کنی.»

## **چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

اینکه محل کارم در خانه‌ام است. خوش‌بختانه در خانه  
احساس امنیت می‌کنم و از آن کلی الهام می‌گیرم و  
خیلی زود هم به دفترم می‌روم.

## **بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت**

### **ممکن است از دستت برود چیست؟**

بزرگ‌ترین چیزی که از دست دادم پولم بود، چون  
شرکت من یک شرکت نوپا بود و من باید از پول خودم  
سرمایه‌گذاری می‌کردم. حتی بعضی وقت‌ها پول اجاره  
شرکت‌م در نمی‌آمد، چون می‌خواستم فقط از پول خودم  
برای شرکت‌م استفاده کنم.

## **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

فکر می‌کنم معنای موفقیت برای هرکسی فرق دارد و  
یک چیز کاملاً شخصی است. از نظر من موفقیت  
میراثی است که آدم بعد از مرگ از خودش به جا  
می‌گذارد. آیا توانسته‌ای به کسی کمک کنی؟ آیا

توانسته‌ای برای بهتر شدن جامعه‌ات قدمی برداری و  
کاری انجام دهی؟

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث  
می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد  
چیست؟**

بزرگ‌ترین چالش برایم این است که به‌جز خودم به  
کس دیگری هم اعتماد کنم.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل  
برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

بزرگ‌ترین نقطه ضعف من این است که مدام دچار  
تردید می‌شوم، اما در مورد مشکلات باید بگویم که  
همین ناهمواری‌ها و مشکلات هستند که به من  
زندگی می‌دهند. وقتهایی که احساس می‌کنم چیزی  
نمانده تا شکست بخورم، برای خودم صحنه‌سازی  
می‌کنم و می‌گویم اکنون دنیا مقابل من ایستاده است  
و جز خودم کسی را ندارم که بتوانم به او تکیه کنم.  
این همان کاری است که از آدم یک قهرمان می‌سازد.  
معمولاً سعی می‌کنم یاد سختی‌هایی بیفتم که  
آب‌دیده‌ام کرده‌اند، مخصوصاً سختی‌های دوران

بچگی ام، پس وقتی توانسته‌ام از پس آنها بر بیایم حتماً از این سدها هم عبور خواهم کرد.

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربه کاری‌ات (که به آن افتخار می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

اینکه قبول کنم و با افتخار بگویم که خودم با ارزش‌ترین منبع برای خودم هستم.

**وقتی به الهام احتیاج داری و خلاقیت کور شده است چه کاری انجام می‌دهی؟**

راحت‌ترین کفش‌هایم را می‌پوشم، سوار مترو می‌شوم و برای پیاده‌روی به ایست‌ویلج [۵۲](#) می‌روم. از آنجا راه می‌افتم و قدم‌زنان خیابان صدوشانزدهم را در محله هارلم بالا می‌روم. شهر نیویورک برای همه کسانی که به الهام‌بخشی نیاز دارند جای محشری است.

**چه زن یا زن‌هایی را-چه در حال و چه در گذشته-**

**دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟**

شاید مسخره به نظر بیاید، اما من همه زن‌ها را تحسین می‌کنم. وقتی دانشجوی سال اول جامعه‌شناسی بودم فهمیدم زن‌ها چقدر قدرت دارند. درس آن روز درمورد این بود که «وقتی زندگی یک زن را تغییر بدهی،

زندگی یک خانواده را تغییر داده‌ای و وقتی هسته  
ارزش‌های یک خانواده عوض بشود یعنی دنیا برای  
همیشه عوض شده است.» اخیراً به‌عنوان یک زن  
تراجنسیتی دارم تجربه می‌کنم که زن بودن یعنی چه و  
اینکه باید بتوانی در دنیایی که می‌خواهد تو را تاریک  
جلوه دهد بدرخشی.

## لیزا هانت ۵۳

طراح، نقاش

بروکلین، نیویورک

«اکثر وقت‌ها صدای درونم یک لحظه به من می‌گوید که چه می‌خواهم، به چه چیزی نیاز دارم و باید به چه کسی اعتماد کنم. من هم دارم یاد می‌گیرم که به صدای درونم بیشتر اعتماد کنم.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

وقتی بچه بودم چند شغل انتخاب کرده بودم: رقصنده باله، رقصنده شوهای تلویزیونی، کارگر ساختمانی و راننده اتوبوس. همیشه خاترم هست که به مادربزرگم می‌گفتم می‌خواهم نقاش بشوم و او هم می‌گفت آخرش از گرسنگی می‌میری. حتی یادم است ساعت‌ها می‌نشستم کنار پنجره و ساخت‌وساز خانه بغلی‌مان را تماشا می‌کردم. وقتی کارگرهای ساختمانی را نگاه می‌کردم که چگونه لایه‌لایه آجرها را روی هم می‌گذاشتند تا دیوار بسازند کلی لذت می‌بردم. با خودم

می‌گفتم چه کار قشنگی است که تمام روز بیرون باشی، زیر آفتاب داغ، چرک و کثیف بشوی تا یک خانه بسازی. با هر دو دست خودت یک چیز به‌دردبخور و مورد استفاده بسازی. به مادرم می‌گفتم می‌خواهم کارگر ساختمانی بشوم. الآن که در آتلیه نورگیر می‌نشینم و با دست‌های خودم چیزهای به‌دردبخور و قشنگ برای خانه‌ها طراحی می‌کنم و می‌سازم مدام یاد دوران بچگی‌ام می‌افتم که چقدر کار کارگرها را تحسین می‌کردم.

**بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟**

باید بگویم بهترین توصیه این بود که شغلم را با مدت زمانی که برایش می‌گذارم تراز کنم.

**بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت ممکن است از دستت برود چیست؟**

قطعاً بزرگ‌ترین چیز وقت است؛ وقت تفریح کردن، وقت گذراندن با خانواده و دوستان، وقت گذاشتن برای خودت.

**از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

از نظر من موفقیت یعنی اینکه بتوانی در راستای  
رؤیاهایت قدم برداری و در عین حال قدر زمان حال و  
چیزی که هستی و داری را بدانی. باید از این سفر لذت  
ببری. زندگی کوتاه‌تر از آن است که لذتش را نبری.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث  
می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد  
چیست؟**

دوران بچگی خیلی خجالتی بودم. هنوز هم  
بعضی وقت‌ها در خودم فرومی‌روم. پدرم در نیروی  
دریایی کار می‌کرد و همیشه در حال سفر بودیم،  
به خاطر همین هم هر جا می‌رفتم «تازه‌وارد» محسوب  
می‌شدم. سعی می‌کردم هم‌رنگ جماعت بشوم و  
مبادی آداب باشم. وقتی شغلت تجارت باشد باید بتوانی  
روابط اجتماعی‌ات را قوی کنی و با مشتری‌هایت رابطه  
دوستانه برقرار کنی. من هر روز روی این قضیه کار  
می‌کنم.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده  
است؟**

که به غریزه‌ام اعتماد کنم. هیچ‌چیز بدتر از این نیست  
که بفهمی تصمیمی که همان اول گرفته بودی درست  
بوده است و بعد که دوباره به آن فکر کردی و  
تصمیمت را عوض کردی اشتباه از آب درآمد است. ما  
زن‌ها عادت کرده‌ایم که روی یک تصمیم دوباره فکر  
کنیم و برای هر چیزی از دیگران نظر و مشورت  
بگیریم. اکثر وقت‌ها صدای درونم یک لحظه به من  
می‌گوید که چه چیزی می‌خواهم، به چه چیزی نیاز دارم  
و باید به چه کسی اعتماد کنم. من هم دارم یاد  
می‌گیرم که به صدای درونم بیشتر اعتماد کنم.

**چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت  
باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟**

مادرم همیشه به من می‌گفت با خودت روراست باش.  
این جمله همیشه در ذهنم مانده است و به من کمک  
می‌کند تا چشم‌انداز خوبی برای شرکت‌م داشته باشم.  
مهم است که بدانی خود حقیقی‌ات کیست و دوستش  
داشته باشی، بی‌نهایت! به او احترام بگذاری، با او  
دوست باشی، از او حمایت کنی، هر وقت لازم بود به او  
استراحت بدهی و بی‌چون و چرا عاشقش باشی.

**شعار شخصی یا حرفه‌ای‌ات چیست؟**

زیاد مسائل را جدی نگیرم. خنده و تفریح هم یادم  
نرود.

**وقتی بعد از یک روز کاری خسته کننده به خانه  
برمی گردی، از چه چیزی بیشتر لذت می ببری؟**

کاناپه ام. عاشقش هستم-پانزده سال پیش آن را خریدم  
و هنوز هم قابل استفاده است؛ هم بزرگ است و هم  
راحت، هم جان می دهد برای چرت زدن. چند سالی  
می شود که روزهای خوب و بدم را دیده است.

**اگر معجزه می شد و روزی سه ساعت بیشتر به تو زمان  
می دادند چه کاری انجام می دادی؟**

بیشتر فعالیت فیزیکی می کردم. من ساعت های زیادی  
پشت میز می نشینم، دوچرخه سواری یا حتی پیاده روی  
چیزی است که دوست دارم بیشتر انجام بدهم.

**وقتهایی که دچار تردید می شوی یا به مشکل  
برمی خوری چگونه خودت را از آن بیرون می کشی؟**

بدون انعطاف پذیری هیچ هستم. این قابلیت را در  
خودم پرورش داده ام که اگر به هم ریختم سریع خودم  
را جمع و جور کنم و می دانم اگر جایی اشتباهی کردم یا  
تصمیم غلطی گرفتم این قدر باهوش هستم که قضیه

را درست کنم. البته همیشه این طور نبودم، هرچه سنم  
بالا تر رفت پخته تر شدم.

## آمالیا مسابینس <sup>۵۴</sup>

نقاش، سرپرست موزه، نویسنده

سن ژوئن بوتیستا <sup>۵۵</sup>، کالیفرنیا

«همیشه شعار من 'مرمت فرهنگ' بوده است.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

از بچگی دلم می‌خواست نقاش بشوم.

بهترین توصیه کاری‌ای که موقع شروع کارت شنیدی

چه بود؟ (یا توصیه‌ای که خوش‌حالی به آن عمل

نکردی.)

یادم است یک بار شخصی به من گفت که لازم نیست

درمورد نقاش‌های دیگر مطلب بنویسم و بهتر است

تمرکزم را بگذارم روی کارهای هنری خودم، اما

توصیه‌اش اصلاً خوب نبود؛ چون از همین نوشتن

درباره زندگی نقاش‌های زن خیلی چیزها یاد گرفتم.

بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت

ممکن است از دستت برود چیست؟

برای کشیدن نقاشی‌هایم مجبورم خودم را در بافت  
تدریس و خانواده‌ام غرق کنم، به‌خاطر همین هم  
همیشه کمبود وقت دارم.

## **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

وقتی جوان‌تر بودم همیشه فکر می‌کردم موفقیت یعنی  
بتوانم نمایشگاه‌های بزرگ و باکلاس برگزار کنم، اما با  
گذشت زمان حس کردم موفقیت یعنی کارم-چه  
نقاشی‌هایم و چه کتاب‌هایم-برای نسل جوان باارزش  
هستند و به‌نوعی ماندگار.

## **بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

درسی که از کل حرفه‌ام یاد گرفتم این بود که سر  
تعهداتم بمانم و برایشان ارزش قائل شوم و اینکه با  
دوست‌ها و همکارانم ارتباط اجتماعی برقرار کنم.  
**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک  
اشتباه تو را به‌سمت موفقیت سوق دهد؟**

یک بار داشتم روی یک آینهٔ سه‌لته کار می‌کردم.  
پشت آینه را جوری تراشیده بودم که یک تصویر از آن  
دربیاید. این اثر برای دکور اتاق خواهر روحانی خوانا

دلاکروز <sup>۵۶</sup>، راهبه مکزیکی قرن هفدهم، بود که به خاطر کارهای روشن فکرانه‌اش مجازات شد. آینه از روی میز کارم روی زمین افتاد و قسمت پیشانی راهبه شکست. وقتی داشتم بادقت از پشت، تکه‌های شکسته را با چسب به هم می‌چسباندم انگشتم برید و خون آمد و لکه‌های خون روی پیشانی‌اش ماند. کار را برایشان فرستادم و امیدوار بودم قبول کنند. حسابی خوششان آمد چون مسئول موزه فکر کرده بود از قصد این کار را کرده‌ام تا رنج‌های آن راهبه را نشان دهم. خلاصه، داستان به اینجا ختم شد که کل کار را برای موزه از من خریدند و به یکی از موفق‌ترین آثارم تبدیل شد!

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربه کاری‌ات (که به آن افتخار می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

یکی از کارهاییم به اسم *حجله‌ای برای دولورس دل‌ریو* <sup>۵۷</sup> که سفارش موزه هنر آمریکا در اسمیتسونیان <sup>۵۸</sup> بود و برمی‌گردد به سال ۱۹۹۵ که باعث شد جایزه نقدی مک‌آرتور <sup>۵۹</sup> سال ۱۹۹۲ را بگیرم.

**دنیا بیشتر به چه چیزی نیاز دارد؟**

به نظرم دنیا به مهربانی و عدالت بیشتری نیاز دارد.

**شعار شخصی یا حرفه‌ای ات چیست؟**

مرمت فرهنگ.

**کدام ابزار، وسیله یا عادت است که در روز کاری**

**نمی‌توانی بدون آن زندگی کنی؟**

قهوه خوردن‌های هر روز صبح و مدیتیشن و

رازونیا‌های هر شب.

**چه زن یا زن‌هایی را-چه در حال و چه در گذشته-**

**دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟**

چند زن را می‌توانم نام ببرم، مانند: مربی خودم، یولاندا

گارفیاس و [۶۰](#)، جودی باکا [۶۱](#) که نقاش دیواری است

و مارتا مورنو-وگا [۶۲](#) که مسئول مرکز فرهنگی

کارائیب است.

## مالنی بارنت ۶۳

طراح پارچه

بروکلین، نیویورک

«هر روز احساس موفقیت می‌کنم چون صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شوم می‌دانم سر کاری می‌روم که عاشقش هستم.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

وقتی سال سوم ابتدایی بودم مادرم من را در یک برنامه ثبت‌نام کرد که دنبال بچه‌های با استعداد و ذاتاً هنرمند می‌گشت. در آن برنامه هم ویولن زدم، هم پیانو و هم رقصیدم. از همان موقع بود که دلم می‌خواست رقصنده بشوم چون من و خواهر کوچک‌ترم عاشق موزیک ویدئوها بودیم و رقص‌ها و حرکاتشان را تمرین می‌کردیم. آخر سر هم ویولن و پیانو را بی‌خیال شدم و وقتی علاقه واقعی‌ام را کشف کردم-هنر-دیگر فقط برای تفریح رقصیدم.

## بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

از همان اول، شرکتم را-مالنی بی-خودم به تنهایی راه انداختم. بعد از چند سال فرصت این پیش آمد که بتوانم راهکارهای ترقی و رشد را به سرمایه گذارهایی که کمک مالی می کنند معرفی کنم. یکی از آن سرمایه گذارها به من توصیه کرد که کارم را مانند قبل به تنهایی ادامه بدهم و با هیچ سرمایه گذاری شریک نشوم؛ چون هنگام تقسیم سود، کل پول مال خودم می شود. تا الآن که به توصیه اش عمل کرده ام و کارم روند طبیعی رشدش را دارد و تمام سودش هم در جیب خودم می رود.

## چه چیزی را در فضای کاری ات خیلی دوست داری؟

خانه ام در بروکلین نیویورک است و معماری اش به سبک کلاسیک. یکی از سه اتاق خواب خانه را به یک فضای آپن تبدیل کرده ام و دفتر کارم شده است. دیوارهای دفتر را سایه روشن نارنجی رنگ زده ام که حتی وسط زمستان هم حس می کنی تابستان است.

از نظر تو موفقیت یعنی چه؟

اینکه با هدف زندگی کنی. هر روز احساس موفقیت می‌کنم، چون صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شوم می‌دانم سر کاری می‌روم که عاشقش هستم. بزرگ‌ترین آرزویم این است که کار و زندگی‌ام به دیگران الهام دهد تا به اهدافشان برسند.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

یاد گرفتم که درست کردن محصولات جدید خیلی کار خوبی است، اما اگر فروش نرود دیگر نمی‌شود اسمش را کار یا تجارت گذاشت و تبدیل به سرگرمی می‌شود. حرفه طراحی این نیست که بهترین چیزها را طرح کنی، بلکه درمورد خلق کردن طرح‌های خاص است برای کسانی که دنبال راه‌های خاصی برای زندگی می‌گردند. دانستن این موضوع به من یاد داد که سلیقه شخصی‌ام را کنار بگذارم و به‌جایش از استعدادم به‌عنوان ابزاری استفاده کنم که بتوانم آن را در اختیار جامعه جهانی بگذارم.

**چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟**

«موفقیت وقتی اتفاق می‌افتد که آمادگی و شانس باهم همراه شوند.» این جمله مدام در ذهنم است و من هم همیشه کارهایم را آماده می‌کنم تا شانس به آنها رو بیاورد.

**کدام ابزار، وسیله یا عادت است که در روزِ کاری نمی‌توانی بدون آن زندگی کنی؟**

گوشی آیفونم. با گوشی‌ام تمام فایل‌هایم دم‌دست هستند، می‌توانم در شبکه‌های مجازی پست بگذارم، عکس بگیرم، آهنگ گوش بدهم... لیست کارها تمامی ندارد. نمی‌دانم قبلاً چطور بدون گوشی سر می‌کردم.

**اگر معجزه می‌شد و روزی سه ساعت بیشتر به تو زمان می‌دادند چه کاری انجام می‌دادی؟**

آهنگ‌های مورد علاقه‌ام را می‌زدم، بقیهٔ وقتم را هم روی طراحی آزاد می‌گذاشتم، هر چیزی که به ذهنم برسد.

## چریل دی ۶۴

شیرینی‌پز، نویسنده

ساوانا ۶۵، جورجیا ۶۶

«اصل باش. سبک خودت را داشته باش و هیچ وقت  
فکر نکن برای موفقیت باید خودِ واقعیات را تغییر  
بدهی.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

دلَم می‌خواست هنرپیشه، عکاس و نویسنده بشوم. از  
وقتی یادم است دلَم می‌خواست در زندگی چیزهای  
جدید خلق کنم.

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه  
بود؟

خواهرم ذاتاً کارآفرین بود و درس‌های خیلی باارزشی  
در بیزینس و حتی زندگی به من یاد داد. به من  
می‌گفت همیشه باید در کارم مداومت داشته باشم.  
روزهای اول که کار کُند پیش می‌رفت و عصرها که

حسابی خسته بودم، خیلی لذت‌بخش بود که علامت «بسته است» را پشت شیشه آویزان کنم، اما همیشه یاد حرف خواهرم می‌افتادم.

فکر کنم بهترین توصیه برای کسانی که می‌خواهند به‌تازگی یک حرفه‌ای را شروع کنند یا حتی آنهایی که شروع کرده‌اند این است که به اسم‌ورسمشان تکیه نکنند. چه ساعت‌های کاری باشد که مشغول کار هستید، چه ساعت‌های غیرکاری که فقط در وبلاگ پست می‌گذارید، کاری کنید که مردم بدانند می‌توانند روی شما حساب کنند. از نظر من هرچه مداومت بیشتری در کار داشته باشید سرشناس‌تر می‌شوید و بیشتر کارتتان را ارتقا می‌دهید.

### **چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

خود فضای شیرینی‌پزی‌ام را. دقیقاً جایی است که خود واقعی‌ام را می‌بینم. از پنجره‌های بزرگ کارخانه‌مان گرفته-یک ساختمان قدیمی در ساوانا را بازسازی کردیم و تبدیلش کردیم به کارخانه-تا آشپزخانه‌ای که در آن کار می‌کنیم. کارکردن در فضایی که تک‌تک جزئیاتش را خودمان درست کرده‌ایم موهبت بزرگی است.

## از نظر تو موفقیت یعنی چه؟

برای من موفقیت همین است که می‌دانم در زندگی‌ام بیشتر از بقیه زن‌های فامیل که حتی قبل از من کارشان را شروع کرده بودند پیشرفت کرده‌ام. البته آنها فرصت‌هایی را که برای من پیش آمد، نداشتند و می‌دانم به من افتخار می‌کنند که توانستم تا این مرحله جلو بیایم. همه از زمان مادرِ مادر بزرگم مادی <sup>۶۷</sup> شروع شد که اصول اخلاقی کاری بی‌نظیری برای خودش داشت و در دوتان <sup>۶۸</sup> آلاباما <sup>۶۹</sup>، هم آشپز معرکه‌ای بود، هم یک کارآفرین عالی.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد چیست؟**

به جای اینکه موقع خواب گوسفندها را بشمارم، برنامه‌های روز بعدم را مرور می‌کنم تا خیالم راحت بشود که آیا همه چیز تا حد ممکن طبق برنامه پیش می‌رود؟ آیا همه به موقع سر کارشان حاضر می‌شوند؟ چطور می‌توانم کاری را بهتر از دیروز انجام بدهم؟ آیا یادم بوده است هرچه برای فردا نیاز دارم سفارش

بدهم؟ اینها چیزهایی هستند که شب‌ها بیدار نگه‌م  
می‌دارد.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده  
است؟**

اصل باش، سبک خودت را داشته باش و هیچ‌وقت فکر  
نکن برای موفقیت باید خودِ واقعی‌ات را تغییر بدهی.  
به گفته یکی از دوستان خوبم «مسیرت را انتخاب کن  
و تمام هم‌و‌غمّت را بگذار روی رسیدن به موفقیت».

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل  
برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

به نظر من، راه‌انداختن یک حرفه یعنی اینکه هر روز با  
ایمان قلبی قدم برداری. من دوروبرم را پر کرده‌ام از  
آدم‌هایی که انرژی مثبت دارند و به سمت جلو می‌روند.  
هیچ انسان منفی و غرغُروی در دنیای من جایی ندارد.

**به کدام‌یک از خصوصیاتِ که داری بیشتر افتخار  
می‌کنی؟**

به من می‌گویند که انسان کارراه‌اندازی هستم و  
استعداد خوبی در کشف مُد دارم.

**بزرگ‌ترین دستاورد تجربه‌ی کاری‌ات (که به آن افتخار می‌کنی) چه چیزی بوده است؟**

خدا را شکر می‌کنم که یک شریک دوست‌داشتنی در کار و زندگی نصیبم شده است. افتخار می‌کنم که هر دو توانستیم با کمک هم دو کتاب آشپزی پرفروش بنویسیم، یک برند معروف مواد غذایی بشویم و در مسابقات جیمز بیرد <sup>۷۰٪</sup> قسمت «بهترین آشپزها» رتبه‌ی سوم را کسب کنیم، آن‌هم با بودجه‌ای ناچیز.

**برای کسی که می‌خواهد یک کار خلاقانه را شروع کند چه منابعی را پیشنهاد می‌دهی؟**

پیشنهاد می‌کنم تا جایی که می‌شود خودشان را در فرهنگ حرفه‌ی خود غرق کنند. دوره‌های مربیگری یا کارآموزی را بگذرانند، یا عضو سازمان‌های حرفه‌ای مرتبط با کارشان بشوند. و هرگز فراموش نکنند که باید کارهای جانبی شغلشان را هم یاد بگیرند. فکر می‌کنم خیلی مهم است که آدم اول یک نگاه صادقانه به خودش بیندازد و بعد هم به چیزهایی که برای رسیدن به موفقیت در زمینه‌ی موردعلاقه‌اش نیاز دارد.

**شعار شخصی یا حرفه‌ای‌ات چیست؟**

یا این یا چیزی بهتر از این. درک اینکه چرا اوضاع بر وفق مرادت پیش نمی‌رود خیلی سخت است، اما من این‌طور بزرگ شده‌ام که می‌دانم همیشه یک چیز بهتر، این گوشه کنارها هست و به‌موقع از راه می‌رسد.

**وقتی بعد از یک روز کاری خسته‌کننده به خانه برمی‌گردی، از چه چیزی بیشتر لذت می‌بری؟**

بودن با همسر و سگمان الا دی <sup>۷۱</sup>، تنها چیزی است که باعث آرامشم می‌شود. خانواده برای من همه چیز است. آنها خانواده من هستند.

**چه زن یا زن‌هایی را-چه در حال و چه در گذشته- دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟**

ادنا لویس <sup>۷۲</sup>، آشپز پرآوازه جنوب که متقاعدم کرد غذاهای جنوبی هیچ‌وقت در تاریخ گم نمی‌شوند. آن زن باعث شد من یک شیرینی‌پز جنوبی بشوم و امیدوارم من هم بتوانم برای زن‌های دیگر الهام‌بخش باشم.

**اگر معجزه می‌شد و روزی سه ساعت بیشتر به تو زمان می‌دادند چه کاری انجام می‌دادی؟**

وقتهای آزادی را که موقع آرزو کردن حرفه‌ام،  
باز کردن آشپزخانه‌ام و راه‌اندازی‌اش از دست داده بودم  
جبران می‌کردم.

## جانت ماک ۷۳

نویسنده، مجری شوهای تلویزیونی

نیویورک، نیویورک

«همیشه به ما یاد داده‌اند که خودمان را با شرایط وفق

بدهیم، با همه چیز بسازیم و هم‌رنگ جماعت شویم.

من شیفته زن‌هایی هستم که بر این افکار غلبه

می‌کنند و پایشان را فراتر می‌گذارند.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

وقتی کوچک بودم فکر می‌کردم دلم می‌خواهد وکیل

باشم؛ کسی که هر روز بتواند مردم را با سخنرانی‌های

پندآموز و دامن‌های رسمی و باریکش تحت‌تأثیر

بگذارد. البته بیشتر هم به‌خاطر علاقه‌ام به گرگوری

پک ۷۴ در فیلم کشتن مرغ مقلد ۷۵ بود و سریال الای

مک‌بل ۷۶ که در هر دو نقش وکیل را داشت.

کدام خصوصیت زن‌های خلاق را دوست داری؟

اینکه آن قدر شهامت دارند تا کارهای متفاوتی انجام بدهند و تفاوتشان را با جرئت به همه نشان بدهند. همیشه به ما یاد داده‌اند که خودمان را با شرایط وفق بدهیم، با همه چیز بسازیم و هم‌رنگ جماعت شویم. من شیفته زن‌هایی هستم که بر این افکار غلبه می‌کنند، پایشان را فراتر می‌گذارند و خودشان را از این افکار بیرون می‌کشند.

### از نظر تو موفقیت یعنی چه؟

من موفقیت را در نوشتن و اجرای شوهای تلویزیونی می‌دانم و همیشه این دو سؤال را از خودم می‌پرسم «آیا می‌توانم جلوی دوربین بروم، خود واقعی‌ام باشم و تحت هر شرایطی راستش را بگویم؟ و توانایی این را دارم که محیطی فراهم کنم تا مهمان‌های برنامه احساس راحتی بکنند و جواب‌های واقعی به سؤال‌هایم بدهند؟»

### چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟

چیزی که خیلی دوست دارم این است که یک صفحه خالی جلویم است و می‌توانم تا جایی که دلم می‌خواهد چیزهایی را که در ذهن دارم بنویسم، حقیقت را رو کنم

و با بقیه هم در میان بگذارم، حالا فرقی ندارد که یک صفحه مقاله باشد، یک متن اجرا، یا کتابی که دارم می‌نویسم.

## **بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت ممکن است از دستت برود چیست؟**

وقتی حرف از زمان می‌شود می‌توانم بگویم بیشترین چیزی که از دست می‌دهم همین است، مخصوصاً زمانی را که لازم دارم تا وارد جامعه بشوم و با دوستان و کسانی که عاشقشان هستم نشست و برخاست کنم. به خاطر رشدی که حرفه‌ام داشته و میزان تقاضاهایم که بالا رفته است، مجبور شدم نسبت به وقتی که برای خودم و افراد مهم در زندگی‌ام تنظیم می‌کنم هشیارتر باشم.

## **تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

اشتباهی که اوایل حرفه نویسنده‌گی‌ام انجام دادم این بود که بیش از حد باز و شفاف نوشتم. یاد گرفتم که باید برای شفافیت و باز بودن، یک سری حدود مرز تعیین کنم و تا وقتی آمادگی‌اش را به‌طور کامل پیدا نکرده‌ام حق

ندارم از این مرز پایینم را فراتر بگذارم. این اشتباه که اوایل کارم اتفاق افتاد باعث شد بفهمم که همه چیز را نباید حاضر و آماده به بقیه داد.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث می شود بعضی شبها تا صبح بیدار نگهت دارد چیست؟**

یک ترس همیشگی این است: به اندازه کافی کار می کنم؟ کارم واقعاً ارزش دارد؟ این افکار خیلی ها را آزار می دهد و بین همه رایج است. چیزی که همیشه به خودم یادآوری می کنم این است که وقتی دودل می شوم بیشتر فکر کنم اما زمان زیادی روی آن گیر نکنم. دودلی فقط گهگاهی به آدم سر می زند تا مطمئن شود که به خودم و کارم اهمیت می دهم یا نه.

**وقتهایی که دچار تردید می شوی یا به مشکل برمی خوری چگونه خودت را از آن بیرون می کشی؟**

خوشبختانه همه کسانی که دوروبرم هستند از من هیچ توقعی ندارند جز اینکه خود واقعی ام باشم. اطرافیانم دوستم دارند، دقیقاً به خاطر اینکه خودم هستم.

**دنیا بیشتر به چه چیزی نیاز دارد؟ به چه چیزی کمتر؟**

دنیا به حرف زدن کمتر و گوش دادن بیشتر نیاز دارد.

گنویو گوردِر [۷۷](#)

طراح داخلی، مجری تلویزیون

نیویورک، نیویورک

«هیچ وقت نگران این نیستم که به اندازه کافی الهام دریافت می‌کنم یا نه. همیشه نگرانم که نکند آدم نتواند از الهاماتی که سر راهش قرار می‌گیرد استفاده کند.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

هم دلم می‌خواست رقصنده بشوم، هم متخصص پوست، چون وقتی چهارساله بودم فکر می‌کردم خوب می‌رقصم و عاشق این بودم که دستی در همه چیز داشته باشم. پنج‌ساله که شدم این دو شغل را باهم ترکیب کردم و اگر از من می‌پرسیدند که می‌خواهی چه کاره بشوی خیلی راحت می‌گفتم «دکتر رقااص!»

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

توصیه زیاد شنیدم. یکی از اساتیدم در مدرسه طراحی به من می‌گفت «همیشه پنجمین ایده‌ات را نشان بده. ایده‌های اولی را همه طراحان دیگر نشان می‌دهند، ولی تو باید بروی سراغ ایده‌های عجیب و خاص، سعی کن خلاقیت پنجم، ششم یا هفتم را رو کنی. آن موقع است که کار باارزش و طلایی ظاهر می‌شود.» من توصیه‌اش را خیلی دوست داشتم. یک بار یکی از تولیدکنندگان تلویزیون به من گفت «وقتی سکوت برقرار شده است این قدر حرف نزن. بگذار سکوت مانند یک میوه روی درخت، وسط برنامه‌ات آویزان باشد. حتی اگر آزاردهنده است. آن موقع است که مهمان برنامه‌ات سعی می‌کند این خلأ را با حرف‌های درست‌تر و صادقانه پر کند.»

### **چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

معماری یا مکان جغرافیایی‌اش نیست که جذبم می‌کند. عاشق این هستم که در محل کار می‌توانم خود واقعی‌ام باشم. می‌توانم افکارم، طراحی‌ام و وقتم را با دنیا تقسیم کنم. یکی از جاهایی است که می‌توانم آرام باشم و مثل دوران بچگی یا وقت‌هایی که

دانشجوی هنر بودم چیزهای جدید خلق کنم؛ چیزهایی که قضاوت نمی‌شوند و فقط مال خودم هستند.

## **بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت ممکن است از دست برود چیست؟**

زمان... و بیست‌سالگی‌ام. فکر می‌کنم وقتی پای علاقه وسط می‌آید دیگر سخت است بگویی که به خاطرش از فلان چیز گذشتم، اما می‌دانم که تا الآن خیلی از مراسم‌ها و اتفاق‌های مهم خانوادگی و حتی اتفاق‌های مهم زندگی خودم را از دست داده‌ام، که البته به خاطر سبک شغلم است. تلویزیون زندگی آدم را می‌خورد، اما در عوض، به آدم پختگی و تجربه‌ای می‌دهد که هیچ حرفه دیگری به تو این تجربه را نمی‌دهد، به جز صنعت فیلم‌سازی.

## **از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

از این سؤال خیلی خوشم می‌آید، چون سؤال سختی است. ساده‌ترین جوابی که می‌توانم به آن بدهم این است که آدم بتواند با تصورات خودش زندگی کند و تا جایی که می‌تواند آنها را در اختیار بقیه بگذارد. من هیچ‌وقت نگران این نیستم که به اندازه کافی الهام

دریافت می‌کنم یا نه. همیشه نگرانم که نکند آدم نتواند از الهاماتی که جلویش قرار می‌گیرند استفاده کند.

**ترس یا چالشی که مربوط به شغلت است و باعث می‌شود بعضی شب‌ها تا صبح بیدار نگهت دارد چیست؟**

تردستی. اینکه چگونه باید چند کار را باهم انجام بدهم و خیالم راحت باشد که همه آنها به نحو احسن انجام شده‌اند.

**بزرگ‌ترین درسی که در کارت یاد گرفتی چه بوده است؟**

باید برای رشدت تلاش کنی. نباید فقط دوروبرت را پیر کنی از آدم‌های با استعدادی که می‌توانی به آنها یک مسئولیت بدهی. باید آدم‌های درست و پاک هم اطرافت باشند. بدون بخشش و مهربانی، مهارت‌هایت به هیچ دردی نمی‌خورند.

**تا حالا برایت پیش آمده است که درس گرفتن از یک اشتباه تو را به سمت موفقیت سوق دهد؟**

کار که همیشه آزمون و خطاست، موافق هستی؟  
به عنوان یک شهروند اهل ایالت میانی آمریکا، به عنوان  
یک زن، به عنوان یک طراح با یک شغل غیر معمول و  
به عنوان یک آدم با ملاحظه و مهربان باید بگوییم که  
معمولاً به همه چیز جواب مثبت می‌دهم. دوست دارم  
همه را راضی نگه دارم، حسابی کار کنم و همه  
خوش حال باشند. اما اگر زمانی طولانی این کار را ادامه  
بدهی می‌شکنی، چون یادت می‌رود که باید از خودت  
هم مراقبت کنی. تازگی‌ها یاد گرفته‌ام بگوییم «نه»،  
اول به عنوان یک مادر، بعد هم به عنوان یک عضو  
با تجربه از جامعه طراحی. «نه» خیلی قدرت دارد. وقتی  
بتوانی بگویی «نه»، ارزش پیدا می‌کند. یاد گرفته‌ام  
که وقتی به بعضی از شغل‌ها و بعضی از جنبه‌های  
زندگی‌ام می‌گوییم «نه»، زندگی‌ام متعادل‌تر می‌شود و  
حتی بعضی وقت‌ها زود پشت سرش پیشنهادهای  
ارزشمندتری به من می‌شود.

**در چه برهه‌ای از زندگی بودی که اولین بار به رشته  
کارات پی بردی؟ چگونه جذبش شدی؟**

اگر از دوران بچگی‌ام فیلم می‌گرفتند، فیلم الهام‌بخشی  
از کار درمی‌آمد. در دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، خانه‌های

قدیمی مینیاپولیس <sup>۷۸</sup> را احیا می کردیم. من که با طراح‌های داخلی بزرگ نشده بودم و اصلاً نمی دانستم این کار چه کسی است. تا اینکه به کالج رفتم و روابط بین‌الملل خواندم به امید اینکه وارد وزارت خارجه بشوم. خیلی اتفاقی سر اولین کلاس طراحی گرافیک نشستم که خودش لازمه هنر بود. همیشه طراحی‌ام خوب بود و به آن علاقه داشتم اما فکر نمی کردم یک روز شغلم طراحی بشود. فقط با همان دوره بود که انگار آسمان شکاف خورد و من نور را دیدم... در همان هجده سالگی‌ام بود که فهمیدم این همان کاری است که می‌خواهم تا آخر عمر انجام بدهم. وقتی طراح باشی انگار که رهبر ارکستر یک طیف وسیعی از زیبایی و ظرافت هستی. طراحی همه چیزم شد - هنوزم هست.

**برای کسی که می‌خواهد یک کار خلاقانه را شروع کند چه منابعی را پیشنهاد می‌دهی؟**

۱. شبکه‌های اجتماعی‌ات را قوی کن، چون بهترین وسیله‌ای است که می‌توانی با آن مخاطبت را تغذیه کنی، سرگرم کنی و بامهارت تبلیغات کنی. باید به‌عنوان کسی که یک شغل خلاقانه دارد هر روز

قسمتی از وقت را به این کار اختصاص بدهی. باید کسانی که هم حرفه‌ات هستند را دنبال کنی، آنهایی که واقعاً به کار وارد هستند و می‌توانند به تو مهارت یاد بدهند.

۲. یک سیاست «ورود عوضی‌ها ممنوع» برای خودت داشته باش. هیچ‌کدام از کسانی که با تو کار می‌کنند یا استخدامشان می‌کنی نباید این خصلت را داشته باشند. زندگی کوتاه است و ما به قدر کافی حساس هستیم که نخواهیم آدم‌های عوضی را تحمل کنیم. تو مهربان باش؛ کار تو مهربانی‌ات را نشان می‌دهد.

۳. سفر کن تا تجربه‌ات بیشتر بشود. ما بیشتر از هر کس دیگری نیاز به دیدن داریم. اگر زندگی‌های جدید را نبینیم همیشه زندگی خودمان را تکرار می‌کنیم. سفر رفتن تجمل نیست، نیاز است.

## کارلا فرناندز و کریستینا رنگل <sup>۷۹</sup>

طراح مد

مکزیکوسیتی، مکزیک

«همیشه باید بتوانیم در زندگی همه چیز را سر هم

کنیم. پای خلاقیت که وسط می آید، اجازه داری

انعطاف پذیر شوی.»

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

کریستینا: صبور باشم و متواضع. دوروبرم را پر کنم از آدم‌هایی که می‌توانند نصیحتم کنند.

کارلا: وقتی چهارده ساله بودم، پدر و مادرم تشویقم می‌کردند تابستان‌ها کار کنم تا بتوانم پول در بیاورم و برای خودم خرید کنم. من هم با چند تن از دوستانم سر کار رفتیم و از همان بچگی اهمیت داشتن کار را فهمیدم.

چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟

کریستینا: یک آشفتگی خاصی در فضای کارم هست  
که همیشه یادم می‌اندازد باید بتوانیم در زندگی  
همه چیز را سر هم کنیم. پای خلاقیت که وسط می‌آید،  
اجازه داری انعطاف‌پذیر باشی.

**بزرگ‌ترین چیزی که موقع شروع یا انجام کارت  
ممکن است از دستت برود چیست؟**

کریستینا: ثبات اقتصادی. واقعاً شانس آوردم که  
سال‌های اول کاری خانواده‌ام از نظر مالی حمایت  
کردند و توانستم جهش بزرگی در دنیای کارآفرینی  
داشته باشم.

کارلا: من شب و روز کار می‌کنم. حتی تعطیلاتم با کار  
گره خورده است. اما خیلی خوش‌شانسم که عاشق  
شغلم هستم و همین باعث می‌شود از آن لذت ببرم و  
به این فکر نکنم که چه چیزی را از دست می‌دهم.

**از نظر تو موفقیت یعنی چه؟**

کریستینا: همیشه فکر می‌کردم من و کارلا موفق  
می‌شویم (و تا حدی هم فکر می‌کنم موفق شدیم).  
می‌دانیم که میراث فرهنگ مکزیکی مان با ارزش‌ترین  
دارایی ماست. اگر حسابی کار کنیم و بقیه هم

حمایت‌مان کنند، می‌توانیم مکزیکی را خلق کنیم که  
آرزوی همهٔ ماست-شهری پر از عدالت، صداقت،  
کیفیت و گوناگونی.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل  
برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**

کریستینا: معمولاً قضیه به اینجا ختم می‌شود که خودم  
را متقاعد می‌کنم یک چیزهایی حقیقت است و  
یک سری چیزها را هم باید فراموش کنم: اگر شکست  
بخوریم، اگر شرکتمان موفق نشود، اتفاقی برایم  
نمی‌افتد. شکست بخشی از زندگی است. تا وقتی هم  
که شرکت زمین بخورد چیز بسیار زیادی یاد گرفته‌ام و  
می‌دانم هر سنگی جلوی راهمان قرار بگیرد می‌تواند  
سکوی پرتاب به موفقیت‌های بعدی باشد.

کارلا: فقط به تمام کسانی فکر می‌کنم که همراهان  
روی پروژه‌ها کار می‌کنند و همه به توانایی و قدرت  
هم ایمان داریم. ما اینجا هستیم که باهم همکاری کنیم و  
به همدیگر کمک کنیم.

**با دانشی که الآن داری، اگر می‌خواستی کارت را از  
اول شروع کنی چه چیزی را متفاوت انجام می‌دادی؟**

کارلا: همان ده سال پیش دنبال شریکم کریستینا  
می گشتم.

آبَر كَا نَا

@eat\_book

## ثمین نصرت <sup>۸۰</sup>

سرآشپز، نویسنده

برکلی <sup>۸۱</sup>، کالیفرنیا

«خیلی خوب است آدم زن‌های موفق و خلاق را ببیند که به خاطر حدومرزهایی که برای خودشان گذاشته‌اند توانسته‌اند رشد کنند، نه با پشت‌سر گذاشتن آنها.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

بچه که بودم یکی از خاله‌هایم به اسم زیبا <sup>۸۲</sup> به کالج می‌رفت و با ما زندگی می‌کرد. من عاشقش بودم و برایش احترام زیادی قائل بودم. زیبا در کتابخانه دانشگاهش پاره‌وقت کار می‌کرد و کتاب‌ها را در قفسه‌ها می‌چید. وقتی بزرگ شدم دوست داشتم مثل او در کتابخانه کار کنم.

وقتی به دبیرستان رفتم معلم زبان انگلیسی و مربی

دوومیدانی‌ام زندگی من را عوض کردند. تام درومن <sup>۸۳</sup>

اولین فمینیستی بود که می‌دیدم. به من یاد داد چگونه

تایر ماشین را عوض کنم، طبیعت را دوست داشته باشم و زیر بار حرف زور نروم. برایم اشتراک مجله نیویورکر را هم گرفت و به من گفت که می‌توانم بنویسم. از آن موقع دلم می‌خواست نویسنده بشوم. حتی وقتی حرفه آشپزی را شروع کردم باز هم به این فکر می‌کردم که یک روزی کتاب بنویسم.

### **کدام خصوصیت زن‌های خلاق را دوست داری؟**

حدومرزهایی که برای خودشان می‌گذارند، چون خود من هم چند تایی دارم و با آنها درگیرم. خیلی خوب است آدم زن‌های موفق و خلاق را ببیند که باوجود حدومرزهای موجود توانسته‌اند رشد کنند، نه با پشت‌سر گذاشتن حدومرزها.

### **چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟**

چیزی که هر روز از آن الهام می‌گیرم دیدن آشپزخانه‌ام با آن همه چیزهای خوشگل و بامعنا و به‌دردبخور است. کلکسیونی از سراسر دنیا: قاشق‌های چوبی ساخت کوبا و مکزیک، وسایل پاستاپزی برنزی و برنجی ایتالیایی و جادویه‌ای دست‌ساز پاکستان. بعد هم هدیه‌هایی که دوستانم آورده‌اند-ظرف‌های

سرامیکی ژاپن، پرو و کلمبیا، یک تخته بُرش دست‌ساز که از چوب درختی درست شده است که عاشق این بودم زیرش بنشینم. یک ساطور که وقتی با دوستم به پکن رفته بودیم از یک مغازهٔ چاقوفروشی قدیمی چینی برایم خرید. هر وقت از آشپزخانهٔ کوچکم رد می‌شوم یاد این می‌افتم که چگونه کارم، زندگی‌ام و همهٔ کسانی که دوستشان دارم روی هم تأثیر گذاشته‌اند و به پیشرفت من کمک کرده‌اند.

**اگر صد میلیون دلار به دست می‌رسید، کارت را متفاوت انجام می‌دادی؟ چگونه؟**

صد درصد. سه تغییر اساسی می‌دادم:

۱. یک محل کار خوشگل و الهام‌بخش می‌ساختم که هم به درد نویسندگی‌ام می‌خورد، هم تدریس، هم آشپزخانه، هم دوره‌های مخصوص را آنجا برگزار می‌کردم، مثل جشن امضای کتابم یا شام‌های مخصوص. تأکید می‌کردم که سقفش را هم بلند بسازند تا نورگیرش عالی باشد. دکورهای هنری هنرمندان مورد علاقه‌ام را هم روی دیوارهایش نصب می‌کردم. بیرونش هم یک اجاق زغالی و یک باریکیو

می گذاشتم، با یک باغچه پر از گل و گیاه و از همه مهم‌تر یک جا برای چرت‌زدن.

۲. یک سری پرسنل پشتیبانی استخدام می‌کردم و از آنها پشتیبانی می‌کردم. خیلی زود غرق اصول کار می‌شدم. چند کارمند زرنگ می‌آوردم که کارهایی را که زیاد به آنها وارد نیستم انجام بدهند تا من بتوانم فقط روی کاری که بلام تمرکز کنم - از طراح گرفته تا حسابدار و معلم. یک مدیر هم استخدام می‌کردم تا به کارهای بقیه نظارت داشته باشد. یک سری پرسنل باهوش، با استعداد و مستقل استخدام می‌کردم که مشتاق کار گروهی باشند و باهم به سمت یک هدف مشخص حرکت کنند، یعنی آموزش، اشتیاق به پخت‌وپز و اولویت قراردادن غذا خوردن‌های دسته‌جمعی، و به‌عنوان کارفرما حسابی حمایتشان می‌کردم.

۳. یک سازمان غیرانتفاعی تأسیس می‌کردم. همیشه کار سازمان غیرانتفاعی دیو ایگرز <sup>۸۴</sup> برای حمایت از دانشجوهای نیازمند با مهارت‌های نوشتاری‌شان را تحسین می‌کردم؛ از اینکه چطور از شهرت ادبی‌اش استفاده می‌کند تا از دوست‌های معروف نویسنده‌اش

حمایت کند. به نظرم حمایت از سواد آشنایی بین جوانان خیلی مهم است. اگر این پول را داشتم یک چیزی مثل آن سازمان تأسیس می‌کردم و با هر کسی که می‌شناختم همکاری می‌کردم.

**وقتهایی که دچار تردید می‌شوی یا به مشکل برمی‌خوری چگونه خودت را از آن بیرون می‌کشی؟**  
خودم را درمان می‌کنم.

**به کدامیک از خصوصیات که داری بیشتر افتخار می‌کنی؟**

کنجکاوی بی‌حدومرزم.

**دنیا بیشتر به چه چیزی نیاز دارد؟ به چه چیزی کمتر؟**

به گفته هنرمند مرحوم و خوش‌نام، سوزان اُمالی <sup>۸۵</sup>، اینترنت کمتر و عشق بیشتر.

**چه جمله‌ای شنیده‌ای که به تو انگیزه داده خودت باشی و کاری را که دوست داری انجام بدهی؟**

قوة تخیل بهتر از یک ابزار تیز برش می‌دهد. دقت بالا درست‌ترین کاری است که باید تا ابد انجام داد. «ماری

الیور <sup>۸۶</sup>»

وقتی به الهام احتیاج داری و خلاقیتت کور شده است  
چه کاری انجام می‌دهی؟

در اقیانوس شیرجه می‌زنم.

اولین کاری که هر روز صبح انجام می‌دهی تا روزت را  
پرنشاط شروع کنی چیست؟

داروهای ضدافسردگی‌ام را می‌خورم.

چه زن یا زن‌هایی را -چه در حال و چه در گذشته-

دوست داری و از آنها الگو می‌گیری؟

الیس واترز<sup>۸۷</sup>، جولیا چالید<sup>۸۸</sup>، النا فرانسی<sup>۸۹</sup>، جوآن

دیدیون<sup>۹۰</sup> و البته باربارا لی<sup>۹۱</sup>، تنها بانوی عضو کنگره

آمریکا که علیه تصویب توسل به‌زور بعداز حملات

یازده سپتامبر رأی داد.

اگر معجزه می‌شد و روزی سه ساعت بیشتر به تو زمان

می‌دادند چه کاری انجام می‌دادی؟

می‌خوابیدم.

## الیس کورناک <sup>۹۲</sup> و آنا هیرونیموس <sup>۹۳</sup>

سرآشپز، رستوران دار

بروکلین، نیویورک

«از بچگی به ما یاد داده‌اند و این‌گونه نشانمان داده‌اند که متفاوت بودن اصلاً چیز بدی نیست. همین تفکر به ما کمک کرد به جایی برسیم که الآن هستیم.»

وقتی بچه بودی دوست داشتی چه کاره شوی؟

الیس: پزشک.

آنا: دام‌پزشک.

بهترین توصیه کاری که موقع شروع کارت شنیدی چه بود؟

الیس: به بصیرت اعتماد کن و صبور باش.

آنا: مادرم همیشه به من می‌گفت «اگر داری نهایت تلاشت را می‌کنی پس کار دیگری از دستت برنمی‌آید.»

چه چیزی را در فضای کاری‌ات خیلی دوست داری؟

آیس: نور خورشید. اکثر آشپزخانه‌های تبلیغاتی نورگیر  
خوبی ندارند.

۱. Marian Wright Edelman

۲. Design\*Sponge

۳. Biz Ladies

۴. Danielle Colding

۵. Robert Moses' Kin؛ شرکت طراحی و

اجرای رقص.

۶. Sol LeWitt؛ هنرمند مفهومی و مینی‌مالیست

آمریکایی.

[۷]. Emerson؛ نویسنده آمریکایی.

۸. Mia

۹. Tanya Aguiñiga

۱۰. Challenger

۱۱. Wendy

۱۲. Maruyama

۱۳. Rosanne Somerson

۱۴. Rhode Island School of Design [RISD]

۱۵. Gail Fredell

۱۶. Maya

۲. Teta Gorgoni

۱۸. Tavi Gevinson

۱۹. Rookie

۲۰. Vivian Gornick؛ منتقد و روزنامه‌نگار

آمریکایی

۲۱. Seinfeld

۲۲. Sally Mann؛ عکاس آمریکایی.

۲۳. Michele Quan

۲۴. Macho Studio

۲۵. Williamsburg

۲۶. Princess Studio

۲۷. Patti Smith؛ خواننده و ترانه‌سرای

آمریکایی.

۲۸. Marilynne Robinson؛ نویسنده

آمریکایی.

۲۹. Pema Chödrön؛ راهبه

بودایی تبتی آمریکایی.

۳۰. Preeti Mistry

۳۱. Oakland

۳۲. Juhu Beach Club

۳۳. Yelp؛ شرکتی چندملیتی مسئول نشر نظرات

همگانی در مورد دیگر شرکتها.

۳۴. Palm Springs

۳۵. Paso Robles

۳۶. Raji Jallepalli

۳۷. Jodie Patterson

۳۸. Harlem

۳۹. Donna Karan؛ طراح مد آمریکایی.

۴۰. Zac Posen؛ طراح مد آمریکایی.

۴۱. DOOBOP

۴۲. Madam C. J. Walker

۴۳. Linda Rodin

۴۴. Bob Dylan؛ خواننده و ترانه‌سرای

آمریکایی.

۴۵. Thelma Golden

۴۶. Audre Lorde؛ شاعر و نویسنده

آمریکایی.

۴۷. Duro Olowu؛ طراح مد نیجریه‌ای.

۴۸. Arthur Ashe

۴۹. Michelle Obama

۵۰. Cy Lauz

۵۱. Long Island

۵۲. East Village

۵۳. Lisa Hunt

۵۴. Amalia Mesa-Bains

۵۵. San Juan Bautista

۵۶. Sor Juana Inés de la Cruz

۵۷. Dolores del Rio؛ هنرپیشهٔ مکزیکی

هالیوود طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰.

۵۸. Smithsonian؛ مؤسسه‌ای شامل موزه‌ها و

پژوهشگاه‌های علمی در آمریکا.

۵۹. MacArthur Fellowship؛ جایزه‌ای

از طرف بنیاد مک‌آرتور.

۶۰. Yolanda Garfias Woo

۶۱. Judy Baca

۶۲. Marta Moreno-Vega

۶۳. Malene Barnett

۶۴. Cheryl Day

۶۵. Savannah

۶۶. Georgia

۶۷. Muddy

۶۸. Dothan

۶۹. Alabama

۷۰. James Beard

- 71 .Ella Day
- 72 .Edna Lewis
- 73 .Janet Mock
- 74 .Gregory Peck
- 75 .To Kill a Mockingbird
- 76 .Ally McBeal
- 77 .Genevieve gorder
- 78 .Minneapolis
- 79 .Carla Fernandez and  
Cristina Rangel
- 80 .Samin Nosrat
- 81 .Berkeley
- 82 .Ziba
- 83 .Tom Dorman
- 84 .Dave Eggers
- 85 .Susan O'Malley
- 86 .ary Oliver

- 87. Alice Waters
- 88. Julia Child
- 89. Elena Ferrante
- 90. Joan Didion
- 91. Barbara Lee
- 92. Elise Kornack
- 93. Anna Hieronimus

# آبرکانال کتاب بخور @eat\_book

با آرشیو غنی کتاب در هم زمینه ها  
به ویژه فلسفه و روانشناسی

با عضویت در کانال کتاب بخور نیازی  
به عضویت در دیگر کانالهای کتاب  
نخواهید داشت!